

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *زبدة الخصال* جلد ۱
مؤلف: *شیخ نورالدین*

مترجم: _____
موضوع: _____

شماره قفسه: ۱۳۸۵۶

شماره ثبت کتاب: ۸۷۸۱۷

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۲۹

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۳۸۵۶

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين
الطاهرين

~~الحمد لله رب العالمين~~
~~والصلاة والسلام على سيدنا محمد~~
~~الطيب الطاهر~~
~~وآله الطيبين الطاهرين~~
~~الطاهرين~~
~~الطاهرين~~

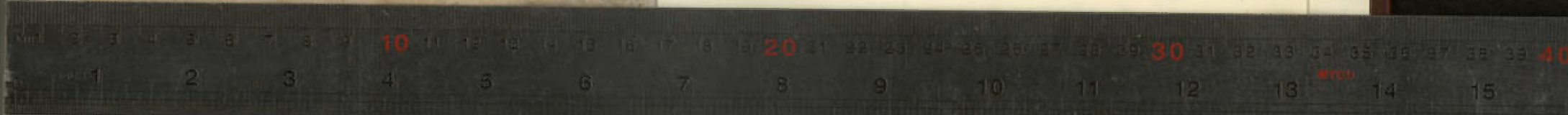
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ثنای رسول مجتبی و آله الهدی چنین التماس فرمود که این
جلد چهارم است از کتاب ربه غایب مخصوص احوال سلاطین تیموریه و شروع آن از
نموده تفصیل احوال سلاطین معدلت این خانواده حضرت صاحبقران کبیری ستان امیر
کوکران که هنوز در بیت طغر آیت این دو دمان در ممالک وسیع هندوستان بلند است چون
حالات مخصوص صاحبقران در جلد ثانی در باب بیوم این کتاب گور شده و احوال خانواده
آنجناب که در ایرانات صاحب تاج و تخت گردیدند نیز در اینجا مرقوم کنم که در این مقام ابتدا
از حضرت بابر مرزایی مرزا شیخ نموده می آید و هر چند که برای تحریر کوالیت فردا فردا از زو
این خانه ان بانام و نشان جلدی علیحد می باید یا بخونی مقفوس کرد و چنانچه در واقعات
واقبال نامه ها لکری و اگر نامه و نشان همنان نامه و عالم کی نامه و غیره درج است اما چون نوی
مؤلف انداخته است و بشرطیکه در ابتدای دیباچه کتاب نموده بر عایت آن برادرش صورت

راویان این روایت و ناقصان این کتابت خیال آورده اند که و فیکه صاحبقران ملک هند
امیر بکر کوکران بر بزم ملک خطا پوشش فرموده و ظاهر از آنجا که سینه و کج جمع نموده یکی است
هنگام گشت هنوز بمنزل مقصود نرسیده بود که قاصد اجل پیغام بساحت اعلیای ملکوئی و گذشتن عالم
ناسوتی رسانید و رمله اندازد که در سر قند بنفشه و شش فروغ صفت این واقعه رود او و
امیر بسوقند آورده و دفن نمودند یکی چهار فرزند بدو و آنرا امیر بکر نامیدند و اولاد چهار گزیدند
که در سن حیات بدخوت شد و دوم شیخ غر مرزاکه در قلمه فارس او زنده تر شد و بخت
تسلیم مرزاکه که بخت خجسته و با سینه خود و شانه و او بکر میانه چهارم شده و رخ مرزاکه
بنیام خلعت امیر بکر بخت شش سال بود و ولایت سی انقلا کرد و فرزند ان مرزاکه
ایرانی است ایرانات و ترکستان کبوتر مستار سینه و چنانچه در قلمه نالی بر قوم شد و چون سلطان
بخت اولاد و خل خان بود اگر احوال او مطلوب بود و سلطنت خاندان ترکستان در همان جلد
بعد از آن خط خفا که از منبی اعلام مغول خان بودند اکثر بلاد ترکستان بقیه امیر بکر آورده بود
در آنوقت این بزم عداوت که اندر قدیم در مغول و چنانچه بود و قایم میانه مرزا ابوسعید که در
چهارم امیر بکر است چون بخت شست بر بی اعلام غالب آید باید ادب و کس خان سلطنت بر
مردمی داشت و مغلوب برادر بود که شیده اند خود را بی ساسا تکلیف نیست و دولت
مردم و کس خان سه و خیر خود به سیر مرزا ابوسعید که بر سلطان محمد بن میران بن امیر بکر
نموده سیر داشت چهار سیر را در زبان حیات بجهت طرف بر این نظر مرزا ابوسعید که کمال و زو

سلطان احمد را در سمرقند و مرزا سلطان محمود را در حصار قندهار و قندهار و چنگال
و مرزا عمر شیخ را در اندجان و فرغانه مقرر کرده بود و در خانه و در اعراض شیخ نوله حضرت قزوکی
مرزا بابر بادشاه واقع گشت آنجناب چون بدو از ده شاکلی رسید مرزا عمر شیخ را که بفرغانه
افتاده و وفات یافت مرزا بابر را در قریب آن واقعه نایل امری نماید از تاج سلطنت و در
بهر نهاده و ملقب طبرالدین بابر بادشاه بود و در آنجهت رک غوث و از زنان و دیگر بخت
آمده سلطان محمود را در حصار و سلطان احمد که سمرقند کشنی کردند که از مخالفین جمعی بودند
را که بر جای بارت اند و در کس که بایست به اندجان هر دو در قلع مجبور شدند سلطان احمد در قندهار
چندی محاصره داشته و دست کشیده بفرغانه فرستاد باو شاه ابرو در بفرغانه آمد
مقابل و مقابل و مصالحه متصرف آنجا گشته اما بسبب اذوق و عدم سرانجام غلام وزیر امری بفرغانه
رفتند و بیا بکر مرزا بابر و بادشاه را به سلطنت برداشته به و فرامست ولایت اصفهان
پیغام دادند و از آن ایام فراراج باو شاه از اصفهان گریخت و فرغانه فرستاد و مرزا بابر
شدند و بخت جسمانی بادشاه که متوجه دفع آنها به اندجان گشته و در وقت سمرقند بازده
رفت و جمعیت فغانه بکلی و دو صد سوار پیش نظر نمایان و بغیر بزرگوار بکر بوسه به بزرگوار
نخند شده به وفقت محمد حسین کورکانی چند بر کرده جمعیت بهم رسانیدند و بکر و وفقت بکر
املاز عمده نخرازه سپاه بسبب نبودن خزانه بر نمی آمد و در وقت عیسی علی و حسن که بفرغانه
که اول به قلع واری اندجان بود و او نیز بابر را بزرگوار بکر بوسه الحال قندهار فرستاد و بکر
و طلب مقدم بادشاه و در رسید بادشاه بر غایت آمده تسبیح و دیگر طالع نیز نمود و بیا بکر مرزا بابر را

برآمد و در وقت سلطان محمود پدید و باو آینه برخواست و بالاتفاق فوج مرزها را بکمر
 بست و دادند و امری که از طرف او بگوید کنند و قلعه اند جان تصرف آمد و فرغانه نیز
 آمد اما امری با انصاف باز بموافقت آمده به جهانگیر می رسید و باره بمقابله رود و او مرزها را
 قرار میماند و سلطان محمود نیز این وفاعت بکویک مرزها را بکمر بود و باقله کاشان
 محاصره شان آمد بادشاه به بغیر رسید و سلطان محمود را اولانزمیت داد و بالاخر
 صلح بدین شرط قرار یافت که ولایت اند جان با توابع آن بیادشاه باشد و از آنجانب
 الهندی به مرزها را بکمر باشد پس طایفه فتنی رود و در وقت شبیک خان او بود
 که وقت شب به شبیک خان رسید و این خاندان میر رسید و سمرقند را متصرف شد و بادشاه باز
 به بغیر باد و صدر و چهل مورد و رسید و دفعه اول قاپو نیافت کرده نانی بر حصار می
 زد و با آنها گذارنده به وقت شش و نفر داخل قلعه گشته قاصد ترخان قلعه را بر گشته
 و روئیده می شود و بشهر در آمده بسیاری او را بکمر داشت و در شب اما شبیک خان بدو
 آمد و بکمر او و بجان جنیدی محاصره نموده آخر برخواست و باو بمقابله و محاصره قندار و
 چهار ماه صبر ماند بادشاه از عدم اعانت او صرف کرد و بدین ذخیره بیاثر صبر
 بقا از قلعه بر آمده به بکمر تشریف آورد و پیش سلطان محمود فعال جنیدی همان مانده
 شد و البته بقصد تخریب فراغت برآمد و اینجا باز بمقابله شبیک خان رود و این مرتبه
 سلطان محمود و سلطان احمد را شبیک خان نظر بر حقوق سابقه که بر او داشتند و خلاصه
 در از صدقات بسیار و کفالتش بر او خوانان بادشاه بقصد هند و سنان متوجه کابل شدند

حسن اتفاق خسرو شاه که از دست شهبیک خان پادشاه هند خود را بکوهستان غنچه
پس انداخته بود و گرفتار منیر امیری پادشاه گردید و منیر از او بکوهستان بسیار بدست آمد و منیر
مصلحت از عجز امیری خسرو و بگریز پادشاهی آمدند و منیر و پادشاه با هم بکوهستان قلع کابل نفوذ یافتند
پادشاهی نمود حکومت غزنین از طرف پادشاه که بکوهستان مرزا امیر قاضی شد و او را کابل
رسیده فوت کرد و برادرش ناصر مرزا که از شهبیک خان تازه شکست یافته آمده
بغزنین مقام برادر یافت و هم درینو پادشاه بیک محمد بیک از او بگریز بکوهستان
نفوذ یافتند و پادشاه را طلب نمودند چون به غزنین رسیدند و قاضی را قلع کرد و پادشاه
بسیار از قاضی آمدند پادشاه مانع نگشته قاضی را از دست نماند برادر و ناصر
را از غزنین طلبیده و در آنجا مقرر نمود او و بگریز قاضی را از دست ناصر مرزا بگریز
درین سال تولدش پادشاه پهلوان بطلب آورد و پادشاه - منیر افغانه بهند شتاب
مطعمه عبدالرزاق بن الخ بیک را به عوی اوست خسرو شاه در کابل بطلبیده
پادشاه بکوهستان قلع کابل را مفتوح نمود و عبدالرزاق کشته شد چون
ولایت خسرو شاه بدست او بگریز آمد هر یک سر خود گرفته داعیه نمود و دست برانداختند
که شهبیک خان از کابل غرور علیه خود برین اسمعیل صفوی میکرد و بخت کام مقام فرما
که عیسا و کجول که کار بزرگان است فرستاد و دیگر او را سلطنت پادشاه و خود
که داشت تاج و تخت ایران و نور اتم ضرورت پادشاه اسمعیل صفوی در جواب داشت
که اگر سلطنت موردی بودی بودی از کابل نمان و بپشت او مان بجا و نور سید

و منیر و خودی فرستاد و او را در کوهستان بکوهستان که لایق نیست مشغول بماند و از آنجا
بکوهستان منیر امیرین و بعد از در سال جواب معاف گردید و بعد جنگ با منیر
منیر از کوهستان شهبیک خان بگریز تمام - او بگریز که بر ایران شهبیک خان بودند و او
منیر را کس از جاده او بگریز نگرفت و او بگریز که خطبه انعامی در مدت که در کابل بود
او بگریز بود و منیر از کوهستان نام منیر مبارک و منیر خاندان و بگریز که منیر فرود آمد و منیر
منیر بدست شهبیک خان افتاد و او بگریز بود و باز مطلقه شده بود و فرستاد
پادشاه منیر از بگریز نام مبارک و منیر گرفت و در آنجا مصوب خان مرزا فرستاده و کوهستان
شاه اسمعیل منیر و لایق شهبیک خان را بگریز که کوهستان رسیدند پادشاه منیر کوهستان
منیر و اجزای کوهستان خطبه و بگریز آمده ملکیان را بگریز نمود و ناصر مرزا را کابل
فرستاد و در وقت او بگریز منیر سلطان را بر خود بجای شهبیک خان امیر کرده و مقابل
رسیده شکست یافتند و قاضی با منیر باز به کابل پادشاه رسیده قلع کابل
سامان از او بگریز گرفته بسیاری را قتل نمودند و درینو پادشاه و ناصر مرزا را فرج
مطعمه پادشاه منیر و بگریز کابل در لباس طریق اختیار نموده بود و پادشاه
منیر از او بگریز کابل فرستاد پادشاه باز کابل آمده ناصر مرزا را غزنین
فرستاده خود به نادب افغانان یوسف زئی بر داخته ولایت ایران را بگریز
شد و درین هنگام اخبار فوت کردن مسکن رودی و بر پا بودن قاضی درینو پادشاه
از دست ایرانیم لودی مشهور شده پادشاه متوجه شد که درینو پادشاه منیر

تا سرحد پنجاب رسیده به بنسبه کیکران و صفایان پرداخته ابرام مقنوب نمود و باز کمال
 را حجت کرد و بار دوم بالاهور و ملتان و سرحد هند برآمده و سرحد زکریا گشتن کمال
 و کز باز کمال را حجت فرمود و تعمیرات عمارات کمال نموده و مرتبه ثالث در بنسبه رسید
 شش تا سرحد رسیده از سر نو بنسبه مقنوبان کرده و بغیر ورت شمر خندار باز از حجت
 بعد چهار سال که عرافین دولت خان لودی و غیره از ای هند وستان رسیدند و
 نهصد و سی باز در هند وستان آمده قریب لاهور و سیالکوٹ سلطان علاء الدین خان
 شد و دولت خان با وجود فرستادن عرافین مستحق حجت گشت و بنسبت داد و
 بلوت چندین محاصره میمانده بود و حجت و نه بنسبت لاجاریه شمر میکرد و این اندیشه
 بر نه برآید و سرحد مقدم بادشاه گذاشت و عرصه ترک رسیده و اسباب او بد
 مارا جیان آمد از آنجا که کتب خانه و قدری جوهر در سرکار ضبط شد و باقی بسیار است
 هالون و حجت گشت و غاز میخان لبر و تخان از راه کوهستان برآمده بدین
 چون عبور شرابری لاه آب بند کرد و دید ابراهیم لودی با یک لکهنوار در احدی
 راجه کوالیار و فیالان جنگی بمقابله در رسیده و قریب میدان باقی ماند و
 بادشاه با وجود یک جمعیت کم از ده هزار و اکثر از ان بمرا حجت کابل لودی بودند
 مقابل نموده شکست عظیم داد ابراهیم لودی گشته شد و اسباب و جوهر و ثلث
 و نقود و افریدست آمد همان روز از نهاده هالون را با لکهنوار و ابراهیم لودی
 ملک مال فرستادند و ولایت هم در حبس نهصد و سی و دو در دلی و حال شد
 که اوست سب و در دلی بودی و سیال کمال

خطب بیام نامی خوانند و دست نهاده هالون بر ولایت لکهنوار رسیده اسباب را
 ضبط نمود و متعاقب با دست نهاده لکهنوار نهاده سیال آمد و لکهنوار ازین
 که علاء الدین لودی در شمر و کن بیست آورده و جوهریان از قیمت آن عاجز بودند
 حجت ابراهیم لودی آن رقم بدست نهاده هالون آمده بود نهاده هالون و
 نذر بادشاه نمود و بادشاه از خزانة اگر سه لکهنوار نهاده لکهنوار و یک حجره خزانة
 به فرزند ارجند محمد هالون داده لکهنوار نهاده سیال خان محمد مرزا بخشید و بعد عرض خزانة
 برای سادات و فضلای مکه و مدینه و کربلا و نجف و مشهد و بزرگان اقبالیم سرود و موع
 از بنده و از لودی هر یکی را یک سنه رنجی که او را از مکینه ال نقره ست کمال فرستاد و
 استیصال ملوک شرقی هند وستان و بند و بست اصلاح امر مقرر نموده نظم
 نسق برداختند محمد رینو لاهور ابراهیم لودی با احمد جاشنی کر که در خاصه بزان بارگاه
 بود متفق شده و هر در خاصه بادشاه داخل کردند و نزدیک دو لکهنوار نهاده لکهنوار
 آنرا که فکری خلق رود او بدست حال زهر بهره ناپرداخته معالجه نمودند و بعد تحقیق نمودند
 ابراهیم لودی را قلعو کابل فرستاده اند که در قید مجر و پس ازین راجه بای هندوستان
 و اطراف و سرکرده بای هند وستان و پنجاب و میواتیان و کوهان و غیره بدین
 زوال ملک و دولت خویش و شکست تاجانه ناپناه براناسا کمالا جمعیت دو لکهنوار
 رجیوت و افغانه و میواتیان و کوهان و در ارض است و لودی نهاده هالون
 با وجودیکه از بادشاه را حجت کمال با طهارت مخالفت مخالفین و انوار

آب هوای هندوستان میزدند باد سناه ز بهار قبول لغو نموده و متوجه راناسا کاکا گردید
دوم بدیم کثرت مخالفین ظاهر شد باد سناه لغو جهاد و شهرها دست کمر اعیان از دست
کرده و بمصباح قلوب نشان راغب ساخته و بر شاخ زین الدین حیدر از شیراز
بنمای جی ریش تراشیده نو بکرده بر روز نوروز در مسند نهاد و سی و سه قدم معبر که کلاه
و عید جاری که تفصیل آن خبر در دست فتنی عظیم خارج از بحر بود که کدشکان را نذکاری
آینه گان را یاد کاری بایستد نمود و فتح باد سناه سلام تاریخ این فتح است بعد از آن
باد سناه خود را در خطبه بلفظ غازی مقلب ساخت و از آن روز تا قوامی را نامی بنویسند
که شمشیر در دست سلطان بنویسند و این را تا خود را از حسله نوسید و آن عاقل
میشمارد و با فکری که از بای ایشان بر فرق دیگری نرسد او را راجه واری توان
گفت و خطاب را از بس بزرگی ایشان است خطاب راجه ورا از ایشان بدیم
می بخشد چون راجه سنگیت رای چند می بگرد و قلعه کو الیاء در آمده و آن قلعه را
رفته بود یعنی تا نارخان و ملکیان بادشاهی و توجیه شیخ غوث محمد کو الداری
چشمه آمده در سنبل قاسم خان و در بانه نظام خان و در میوات سن خان
و در دهلور محمد زتون و در کو الیاء نارخان و در روی حسین خان کو تار
و در امانه قطب خان و در کالی عالم خان و در مبادون نزدیک کره غوث
نام غلام سلطان ابراهیم و در قنوج نصیر خان و غیره بر سرورش بودند باد سناه
اولا متوجه میوات شد اهل میوات رجوع آوردند پس دیگران نیز مقلقه کوش کردند

در کاکا

در کاکا که سر بر داشت و از اباقت در موقت شنا زاده هالون را باده باد کثفت
چکالی حضرت فرمودند و محمد سلطان را برای بند و بست لکهنو حضرت کردند و خود
بدون به اگر آمده تخت سلطنت را زینت دادند و در یونان نورش میدانی رای حاکم
چند بری مشهور شد باد سناه نفس نفیس شرافت محامه اضماع نمود میدانی رای حاکم
شده اهل و عیال خود را جوهر کرده بمقابل آمد و صد هزار کس کشته شدند پس از آن
را حله اضماع نیز تحت فرمان گردیدند و بعد از یونان نظام الملک بجای و ابا
احمد در بافت و ناهمیت در رسیده و باد سناه بعد آمدن اکر ابا و اگره برای
وضع حصنایای سلطان محمود بنیره سلطان بهلول ملک شرقی چند برآمد و عسکری
را تا مور الظرف نمود و در اجبت فرمود و بعد از این ایام عرفیه شنا زاده هالون در سنبل
برختان و عزم سمرقند رسید باد سناه مخالفت رفتن سمرقند نوشته فرزند را طلب نمود
فرمود چون هالون مرزا را محبت نمود چند می بر آسیر و شکار جانب سبیل برآمده در آن
مزاج شنا زاده از اعتدال برگشت و تب محرق لاتی شد و امده او شد بیمار
چند ایام حضور فرموده بعد او را بر داشتند و مفید نیفتاد و باد سناه را محال نظر آید
محبت فرزند را و مردم عرض کردند که در بحالت باید که بهترین استیاضه
شنا زاده نمایند و برای تصدق مهول الایس که در حاکم بودی بدست آمده بود
ظاهر شود و باد سناه فرمود که آن به حاکم بداد و بهترین استیاضه تصدق او باید نمود
و حال کار به هالون ملک است بمطابقی او نمیتوانم دید پس بدست آمد و شغل خاطر

پروا خسته سه بار که در شاهزاده کردید که گفتند که بر دوشم بر دوشم فی الحال حراست
شدید و در بدین باد شاه ظاهر شد و مزاجش ازاده بصورت بدست کشید
امرا را حاضر نموده وصیت نامه مرقوم فرمود و شاهزاده را وکیل خود و تخت نشاند
خود صاحب فراتش شده داعی حق البیک گفت ششم جمادی الثانی هجری
و بیعت انتقال فرمود بخش او را به کابل بردند و ایام سلطنت شاهزاده در کابل
چهار سال و یازده ماه و سوی سالی و در کابل و در کابل و در کابل و در کابل
و در اندک زمان و مرغان چهارده سال سلطنت کردند در کابل و در کابل و در کابل
و بادشاه چهار فرزند و سه دختر داشت محمد تالون است چهار ساله و وزیر اعظم
وزیر اکابران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران و وزیران
ریاضی و حکمت صاحب مرتبه بود و بدلی می و دلاوری و دلاوری و دلاوری و دلاوری
چود مردم او را طلبند می گفتند به هم حریف بخت نمودن در سوار اختیار این بادشاه
ست و در سلطنت جنت انسانی محمد ها و
بادشاه تالون بعد رحلت پدرش بر کور بموجب وصیت پدر ملک و بر کور
تقسیم نمود پنجاب را به سبب ب جواد کابل و بر کور ان ضمیمه ملک سابق و دلاوری
را که در حضور بود و لایت میوات و مرز عسکری را توابع بنهاد او خود بدفع خاندان
افغانان بودی و بنحیر قلعه کالینگر کوشیده به کوشش صلح نموده به چو توری رفته
افغانان انجا را لو غنای داده سلطان حسین را محقر کرده به ارکه آمد و در کابل

موتانده به شیر خان افغان که معروف به شیر شاه است بر می خالی کرد و قلعه
چنانکه که به بنجام نمود چون او قبول کرد و توبه او شد شیر خان نظام ظاهر را طلب
نموده به خود قطب خان را همراه کرده مصالحه نمود اما قطب خان به ارکه نرسیده باز
چون محمد زمان مرزا بنده سلطان حسین مرزا و محمد سلطان و دخترزاده سلطان
مصدق رف او شده بودند با وجود که فتنه کردید و صفای اندر روی هم نمودن
طریق خود نگذاشت ایندو محبوس گشته حکم کچول نمودن شده بود و بقلعه بانه
فرستاده بودند این فرمان خطی بنام قلعه دار رسانیده مخلصه یافته محمد زمان
جانب کجاست و محمد سلطان طرف قنوج سر برداشت سلطان بهادر کولی
را غلامی محمد زمان نسیر قلعه حضور ملحق داشت و راجه بکر حاجت حاکم انجا در حیات
اعانت از بادشاه نمود و از انجا اتفاق ملک فرستادن نشد سلطان بهادر زیا
مغور شده فوجی همراهان محمد زمان و غلام الدین لودی بهی داده کوشش کرد و هلی
بادشاه میرزا اندال را ماموران ان فرمود افغانه بکوشید و اما خان سر علاء الدین
گشته شد سلطان بهادر درین حین بخت متصرف چو رفته خود نیز و به هلی
آور و بادشاه بهار به انان شافیه چهار دور بر انان تنگ نمود سلطان بهادر
فرار کرد و به دستادی آباد آید و حصار بی شد و از انجا نیز بکوشید ملک خود
و در انجا نیز استقامت نکرده بقلعه دبودن که ساخته فرنگیان بود
الحال به کون نظام شاهی مشهور است پناه برد و بادشاه بر جا تعاقب گمان

تا احمد را در دربار سلطنت آوردند و قلعہ را در حصار یک تنی در روی
 پنج نامی آهنی بر دیوار نصب کرده با جانباختن آن و غیره چند نفر قلعہ آید متصرف شدند
 مال و اسباب و افریدست آورد و قلعہ و شهر را بر عسکری سپرده یاد کا
 مرزا را در پین و قاسم یک را در مروج مقرر کرده خود متوجه شیر قلعہ اسیر و بران
 گردید و در عرصه راه و الف بران نظام شاه احمد کمر و عمارت شاه بر اثر محاصره و پنا
 در رسید و بنوا سلطان برادر باز آید و با و کار ناصر میرزا و قاسم
 بر تزلزل بمزاع کمری پیوستند و مرزا عسکری در فکر اجابت ایستاد و در
 انجمنی میرزا شدند که اگر شتافت با و شاه سموعه فرموده بلغار در رسید
 مرزا عسکری را چاره بر نیاید اتفاق ناصر میرزا با ظهار زداست ملازمت نمود اما
 درین اتفاق ملک احمد با و از دست رفت چون با و شاه در آن ایام احوال
 خوردن انبون از ناسازی آب و هوا نموده بودند و متوجه خاطر بر سر سلطنت
 ازین جهت قدم فساد بیشتر آید شیر خان باز به کام آراشته قلعہ رهناس
 آمد بعد اتمام آن با و شاه متوجه قلعہ چنار سکن قدیم شیر خان اعظم فرمود
 و تا شش ماه محاصره داشت و در بنوقت سلطان محمود و حاکم نکاله آمدند
 بننگ آمده و عیضی مشتمل بر استدعای مقدم سنا بجانب نکاله ارسال نمود
 با و شاه متوجه نکاله شدند و اولاً جهانگیر را برای هماری و دلاری
 راه فرستادند جلال خان اسپر شیر خان به اشاره بدرست راه جهانگیر یک کردید

در این وقت با و با و شاه تندرک او بر و خنده بیشتر عیور فرمود و شیر خان متصرف
 شدند و سبب چهار کشته و کشته و بنوا نکاله در آمد با و شاه ولایت نکاله انصر
 نموده اما سبب مخالفت آن و هوا جهانگیر یک و ابراهیم یک را کشته شدند و بنا
 مرزا نکاله که هم سلطان محمد معین شدند و در تعاقب مخالف دست برداشته خود علم
 مخالفت بر افراشته خطبه بنام خود خوانده عازم دهللی گردیده بود و متوجه اگر شده
 شیر خان از فساد برادر با و شاه و بی سراسر ناجای لشکر با و شاهی مطلع شده سر راه
 با و شاه جهانگیری قلعہ بنیکل گرفت و تا سه ماه با و شاه را به محاصره خود متوجه نکاله
 دیگر دانست و در محاصره مرزا کاران نیز بر زانند ال پیوسته با اتفاق محاصره و در
 فخر الدین کووال پیش او شکر حاضر شده گفت که اولاً از بای تخت که اگر است فراموش
 باز دلی را بکنند و اولاً و سیاهی بر عایدی شود و بعد از دو روز این به اگر شتافتند
 و با وجودیک با و شاه مکر را بن تن ظمی فرمود که او را تدارک شیر خان با اتفاق باید نمود
 باز به صلحت و رضامندی شما خواهد بود و خواهم نمود اما فایده نکرد و بنوا شیر خان به هم کلام
 در راه که و خنده با و شاهی طلب طلعہ رهناس کده که داخل قلعہ سرکار شده بود نمود با و
 نیز به دفع الوقت رضی شده صلح فرمودند با وجود آن وقتی که با و شاه از راه دور یا متوجه اگر با و
 بودند شیر خان یکا یک با چند هزار افغان بر لشکر با و شاهی رخنه نفوذ نخت بر اصل
 درین صدمه غرق در یاکر و دینه و تمامی اسانته لشکر با و شاه از عید من
 مقابل صلح ندیده اسب را بر ریزه و سبب طغیانی آب از اسب خسته شده به عانت نظام

سفای نجات یافت و بسیار قلیل مردم که از بیکدیگر خوف دارند و بدینا
متوجه آید که مشد در زبان با وجود آن بات و حجت نهاده اند و در حاکمیت
و انجام تمام نجات قدم ندیده باز وجود حضور آورده باشند و لطیف تمام ایشان را با
در یک مصلحت خود کرده اند و نظام رفتار بموجب وعده که در وقت مجامع طغیان را
نموده بود و سلطنت نیز روز بخشد و عیال و جان فانی و دست که جرمی خود را جبر کرده
و بعضی امور دیگر رواج و یاد کار گذاشت بعد چند بی مؤثر کاران مصلحت مآله که با
دفع شیرخان بود قبول کرده و حضرت لایمور گرفت و شیرخان در ریافت و سایر
باز ویرش نموده و با راج تا کنان در ملک برآمد و دست و پا میزد و سکه
تعیین فرمود که بهر میت دادند و قطعیان شیرخان را بکشتند متعاقب شیرخان
از دم شیرخان آمده و همیشه از مردم لشکر میخواستند بجز کاران میوستند چون کوه
ولا و طغیان آب بود باز شیرخان بر لشکر سخت در پیوست و بسیار عظیم از دریا آمد
اسباب و اسباب بسیار بتاراج برد و زیاده تر از سابق چشم زخم بر لشکر بادشاه
ایستاد بای استیصال بجایماند بادشاه دست از محاصره کشیده بهار کرده و به کشتن
صحت را راه و پنجاب و کابل فرمود و شیرخان و مالایمور تعاقب کردند و لاخیر
کاران نیز حاضر شدند و مکر مصلحت و کشاکش واقع گشت کسی از برادران در میان
شیرخان نبود و در پیوسته بوسیله کسی از کاران از شیرخان بفرستاد و شیرخان
مزد کاران و در سید بادشاه مصلحت در ماندن ندیده بجانب سید شاد شیرخان نمود

آنگاه که

افغانان نمود و افغانان از طرف رنج و محنت کرده و تلویحاً بنموده و همان نام گرد و نایب خود گذاشت
بدینا رسید به بعد کوشمالی حضرت خان که در کابل بود باز اگر آمده مسکه و خطب نام خود کرده و متوجه
ملا شدند و در قلیل ایام بر ملا و در کابل و سایر بلاد مشهور و غلبه را پسین علاقه بورین علی را چو شد و مجبور
دست یافتند که خطبه خود جاری کرده و بهر طرفه کابل بفرستاد و پیش فلان بارت و سخت و قوت
و سلیم شاه بجای او قیام کرده و او را با عدلی و خواص خان و کبکزان و غیره جنگ واقع شد و قتل
که ابتدا تشریح کرد و پادشاه بود تعمیر نموده و در چند عرصه بر منجیل مقدس قوت نموده و پادشاه
بجای ایشانست و بی نیز بعد چهار باب سلطان ابراهیم و غیره بر سر راه چندی و پادشاه
کرد و بوسکه شاه بجای ایشانست و مفصل احوال ایشان و سلسله سلطنت افغانان سابق و
دویم و سوم و غیره گفت و پادشاه حضرت آشنایی بسبب تعاقب نمودن شیرخان طرف کبکزان
با در کمالی که از خانان احمد جام بود عقد بست و تولد شاهزاده محمد اکبر و در اول از بختی
مستوفی شد و در محکمی که در آنجا بود باراده و مقصد و اظهار استقبال شناخت با و
غرضت ایران نمود و زن و فرزند را بجا سپرد و تعاقب در لشکر می در رسیده اساس
تا به کرد و محمد اکبر را بعد از شش بقصد آمد و به کابل فرستاد و پادشاه از سر حد قندار بر سر خان
با آمد و بکشتن و محکمی احوال خود پیش شاه طهماسب معفو بایران فرستاد و شاه بایران کی از دربار
برای خان ده اند کرده و باغ از نامه و نامه برادر طه بختی بر مضمون مطلع شده آید و بهر جهت
و شش و این مبت و زمانه و هیچ که در صورت واقع از این یهودی می شود و کجای از کجاست
بدانم تا آنکه و حبه روز بانی فرود من و با کرده و به حکام ملا و باره اغراض و اگر همان نمک

که متعاقب مرزا کاران نامور شده بود گشته بر باد شاه بخون آورده و کشته شد
و مرزا عسکری قتل از کجول شدن مرزا کاران در دانه میت آتش شد و در راه این جنگ
قوت گشت مرزا کاران نیز خست میت آتش گرفت و رفت خست با هم آغوش و گناشت
رفت با هم و رفت و خست کردند که او سرچ بجا آورده بهما کجا وفات یافت بالقصد با هم
فشار برادران دو دفعه طرف لخم و سستان و کشمیر تفرقه برد و با هم افغان جنگ کرد
و بعضی جاها و نیز زخم برداشته به کابل آمدند و در نو لاهورم بر بریم خان حیرتی ابراهیم
بادشاه لقبندار رفتند بریم خان را از نهیت بری با فدا صحرای آورده و چون اخبار شورش
هند و سستان متواتر می رسید بنابر آن شاهزاده محمد حکیم ریا صحرای خان در کابل گذاشته
در سینه نهفتند و منت و دو متوجه شنجو علی اندر سر توک و دیگر چون نزد یک پنجاب
رایات شدند خبر دادند که دیدن مجاویون بقال صاحب مدار عدلی شاه بکلیه سوار و
قبل جنگی رسید بادشاه با وجود بودن ده یا نه زده هر کدام با این قلیل همراه
قلعه جارت ستر راه مثل قلعه رها س بنا نهاد و کشمیر خان و دو انبال پور و غیره را متوجه
جلاهور متوجه شد چندی متوقف مانده بریم خان را بدفع مورخین تا نا خان و در میان
از طرف مسکنه رشا سوار با چهل سوار می آمدند به شرف شاه بریم خان از فغانان
داوه خطاب یار و فادار خانانان سرفرازی یافت و در میان خبر رسید که خود شاه
با هم و هشتاد سوار می آید پس بادشاه در لاهور برآمده شهر زده اگر اعدا و
مقام سر نه مقابل شده پس بریم خان وضع بادشاه دست و او و مسکنه رشا

یافت و دست اندازده و بریم خان تعاضد او شتافت و با و شاه در سینه البر و
شده این نظام ممالک برود ابو المعاد حکومت پنجاب و کشمیر خان را اگر فضایت
عزلی خان را به سبیل و نیز وی بکجاان را به و علی معین ساخته و خود بدست
روزی اگر بودند بعد از سبیل معین سینه و منت و سینه بر کابل امیر بری
که بخانه برآمده وقت شام متوجه فرود آمدن بودند بر نیزه و یک صد اذنان کجول
رسید پس کابل ادای اذنان بهما بخان توقف کرده بعد از طمع تمام اذنان غنیمت
نزد و عصای کوتی قد لباس بچیده بای مبارک ملحق بر اندر سینه فدا و نهضت
در سرتاده و چند طره چون از کوشش و مینی جکیده در همان حال حیرتی چند به خط
پیش شاهزاده محمد اکر فرستاده و بعد سه روز وفات یافتند و در ملی قدم به خط
مدون شدند مجاویون بادشاه از بام افغانان یارخ اموا فقه یافته اند که نمیدانین
خوشی غنیمت رود و در این پیشگی را لباس بادشاه مجلس نموده بارعام و او و بعد خبر
حکومت سلطنت بام شاهزاده خوانند و تاج و تخت معمر از ابو القاسم بن مرزا کاران
پیش شاهزاده اگر ارسال کردند امام حیات بادشاه کشمیری که نگاه سال سلطنت
اول رتبه ده سال و چند ماه و دوم دفعه کسب سال و چند ماه امام سلطنت کامل و چند
چنان شش سال و آن بادشاه از علوم رها و نموده به هر بود روز و رات خود
اجا و او بود که امروز از انار علی خان معلوم شود که یکی از بزرگان حادثه عظیمی
که علم را در رو کند و همت صحت فضل و علم و استی و اصل سعادت ایشان را خوانند

و در باب وزارت دیوانه را اهل مراد نام داشته و در کتب و دستنویس
 و اعیان بکثرت می باشد و در دستنویس بسیار شده از اهل نجوم شده و نیز با هم
 حکم در روز جمعه تا بر عام می بخورده و نیز در استخوانه عبد الملک که در شفا و آلات
 معنی بود مناسب است او به نظر نفس می نمود و خواص لطیف آنکه که با و در خانه و در کرات و
 بر و مطلق بود و او را به نظر هوانا است و او به شربت خانه و در خانه و میر می بخورده
 او را به نظر آب است بخورده و در زراعت و عمارت بخورده و فضل الهی بکثرت و به نظر خاک
 او را به نظر می داد و در کماله و در زده و در جیاب نهاده بود و حساب نجوم بر روز و وقت
 این شماره که اسباب بود به نظر می نشست و تقاره بر در دولت گذاشته و از کوی
 و غوی که می بود و کجوب نیز در آن عدم حصول عافه و غده بود و در وجوب و اگر در وی مال و غره بود
 به خوب و اگر خوب باشد چهار ضرب بر و زده و باد شاه بعد از آن می برد است
در کسر سلطنت عمرش آشنای **جلال الدین محمد** که در
 تولد آنجناب از بلخ حمیده با تو مخالف بودیم مکانی که از او لاخرج می شد که کثرت
 ستم محمد و جمل و نه واقع شده از طرف سید عالی قدر چنانچه مذکور کرد و به بهیم چنانچه
 سکندر شاه با خود بود و در عمر سیزده ساله و دو بهیم ربع الفالی شده و محمد و حضرت
 و غصه که لا نور و با خود ستم احوال انتقال جنت است که به جزیع و قطع بر و با تمام بر تمام
 چنانچه باقی جلوس فرموده و مصلحت و کمال غنیمت الهی و سبب الهی موجب و صحت با بهیم
 و رحمت شد چون هنوز استکلام سلطنت استیانی نیز خانی بایر شده بود و از غنیمت

افغانان

خطی
۱۶

افغانان بود و بی و سوره و چه که با هم مخالفت بودند هر یک بر نورش بر و او با هم
 و وزیر شاه عدلی به اگر در رسید و در سلطنت را بی محاصره و جنگ متصرف شد
 سکندر خان حاکم آنجا بدجلی که غنیمت آمد و مردم را به جنگ سبیل کشید و او نیز در کجالی
 و جلی نیز جنگ به غیره نموده بر کثرت خورد و جلی نیز متصرف آن بقال بدال آمد و به کثرت
 روانه بمقابله پیش استیانی کرد و بر باد شاه بریم خان را طلب فرموده و در حلقه استیانی
 به خیمه و فرمود که بریم حلال وقت باشد که پیش اهل آن را بی و دیگر خواسته که با او
 به ستور حجت استیانی به کمالی نصبت نموده لشکری فراهم آورد و از شریف به هند و
 کرد خان خانان بدین راضی نگردد و بدو نیز در کجالی را به حضور فرار کرد و بدین از معاکره کرد
 ز و بر چندا بهیمه با ارمی و دیگر ناگوار است و افغانی بسیار آمده و سر داد و اخراج با هم و در
 باد شاه بود و به خلیل خان خانان حیدر و چون و ایر که دولت و قرب ثانی به رسید
 مقابل با بادالان طرین روز و او لشکران همان بهیمت خود و مبار دوم همان نام
 و او بخانه بسیار و با قصه و بهیمه قبل مست مقابل شد و در محاصره به تیری به چشم همان رسید و
 و ستمگر کرد و بدو غنیمت فرزان به است اهل اسلام اند و سرش را به کمالی و ستم و حیدر
 جلی و در و زده و کثرت و در وقت لشکر شاه اسمعیل با متزاع و غنیمت به کثرت
 حاکم لا نور روز و دست سکندر شاه بهیمت یافت باد شاه نصبت به الطرف فرمود
 و غنیمت کثرت را که سکندر شاه با و بدو کثرت و به و بعد با شمشیرش که کار کرد
 شکست ستمگر و به کثرت که سکندر شاه به کثرت که سکندر شاه به کثرت که سکندر شاه به کثرت

فرستاده صلح خواست و حاضر حضور گشتند و صحبت بجای آمد چون شهاب الدین
 خان و احمد خان میشاوری و او هم که سیر خوتان با هم افتادند و فلان سیر از کمال و
 و شوکت خانخانان و بی اختیار بیاد شاه در مقام صد بودند و خلوت بشکاکا و
 کلمات عداوت آید از جانب خانخانان کوش گداز بادشاهی می نمود بادشاه اگر چه
 بکلام نه میامید او اما خانخانان مطلع شده اولاً العذر و عارض خیدی از خیمه خود بر بیامده
 روزی در لشکر حرکت خیال واقع گردید و فلان کرخه جانب خیمه خانخانان بی میامید
 باعث نگاه بر آید و در روز دوم از راه او شد و معنی را خانخانان محل باره با او
 بخش بر بخش آورد و در حضور بعام فرستاد که معانی بن عنوان سخن از نظر خاطر خود
 نموده با وجود آن اوست شمس الدین خان را برای سیر خانخانان با چهار کوسه
 و بدلهای او کوشیده و به چلی رسیده و خواهرزاده حبت آشیانی را که سلیه سلطان
 نام داشت بفرستاد ان امیر کبیر در آورده و در ظاهر این امر به دم خفتاد معانی
 نگذاشته و در محو لاشاهم یک نامی که در محبوبان حبت آشیانی بوده و با او
 او را برگردانده بودند او پیش خان زمان و کسی که از معتقدان خانخانان و شیعی
 رفت خانزمان او را نوازش فرمود و از حضور حکم باخراج او شد خانزمان معنی را نگذاشته
 و به چند خانخانان نیز او را در میان صحبت نمود کوش کرد و لاجاب مبار رضا بادشاه
 او را از خود جدا ساخت خانزمان به جاکر عبد الرحمن یک رفت و ولی معنوه خود را هم
 و او بعد چند بیال لولی را به عبد الرحمن یک فرستاد و معنوه او خود روزی در میان

و در میان

سیر یک آن لولی را باز از عبد الرحمن طلب نمود او را کرد و چون مجلس منبر است
 فساد داده شد و پیرایان خانه مان که هر کاش یک حاضری بود و عبد الرحمن را
 ساختند و موبیک عبد الرحمن در میان آمد با هم کار یک گشت و خون کشید شایم
 یک گشتند عبد الرحمن و موبیک خود را نزد پیر محمد رسانیدند خانزمان از خیمه
 بفرستاد که من بر دور و اند نشد پیر محمد را بقیه رالسب بر خلای خانخانان که از و نزد
 نیداشته و در حضور عرض نمود و بعضی نیز حسا و دوست او نیز کردید و بعد از آن
 نسبت بعضی او بی خارج از ادب مصاحب یکخان را که ملازم موری و دو دان
 بود گشت جمله مقدمات باعث کردنی خاطر با او تاه کرده که چند خانخانان برای
 خود بر طوق الباری اعانت خویش کار و بصیرت مبلغ از خزان بادشاهی جریه رفت آن
 فایده که از افغانان و راجه فریم متصرف شده بودند بدست بخراورد و داخل قلمرو بادشاه
 نمود و بهین نمط کوشا میزدن آن جانب و چلی نمود اما معانی که در پی بودند این سخن
 خدمت او را بر خاق نهاده تمهید رسل و رسائل خانخانان با او تاه ایران و در حضور
 ظاهر کرده و حضرت شاه عوث کو الباری را نیز شریک فتنه انگیزی نمود و قورق را
 باعث و بران دادند که خانخانان را برای انتظام ملک در کار کرده باشند بادشاه
 یکبار به نامه یکسند به جانب و علی بر سر و به جلیه عداوت و الله ماجده که در
 بود و کسل مزاج داشتند و نفی افرا می کرد و بدید و در خوف معانی برام خان
 فرستاد و علی نمودند که از حرکت رایات عالیات بدین نوع خانخانان مار از زمان

خود گفت امید دارم که ما را رخصت کند آری خود درین ضمن بعضی مقدمات را که
 دیگران آن خاطر خواه و حسن شنیدن باد شاه خود نیز بجای آوردن را با ملکه مخوف از حضرت
 میرام خان گردید و این مقدمه پشت از بام افشاده بود و وقتی که بادشاه از جلای بیکه مراد
 فرمود و خان خانانی به سخن ملا دلاکو رخصت شد و میرام خان آن نواح را خضیا بیغام عدیم
 میرام خان رفت در اینجا کاری را از میرام خان بدین وجه بر نیامد باز عهد و عهدی بکار میر
 گرفت آری مردم دست بپا و بالاخر خان خانان تنگ آمده رخصت کند آری خود را خواست نموده باده
 نیز میر عبد اللطیف فروز سیر را فرستاده بیغام دادند که سبب ایام طلایی ما بیشتر مصروف
 سیر و شکار می بودم الحال خود و متوجه کار و بار خلافتی و سلطنت شدم و شما که فرم
 نمودند دست از امور دنیا بگذارید و ما را بفرستادند تا بی القور سامان امانت از خلیفان
 عالم و قاره و غره معتبر آن خود فرستاده خود راه کعبه الیه گرفت و در هر منزل از منازل
 از میرام خان بود و از جهت مراجعت کرد و حضور ملا میرام خان ایو که وید با جارا به خان خانان
 مشروطه گماشت مردم نمود و بقصد قندار راه بخت گرفت آن مخفی بسیار موجب
 طبع بادشاه گردید و در خوف غرضی میرام خان از نظر گذشت متضمن آنکه اگر کسی نام
 که یکی از بنده ایی نام سمر مارا بریده به سرستانان برای عبرت و کبران نهد و الماس در
 لوح از بر محمد که از بنده ایی نمکوار را بودم خوف نموده به گیری تخلص شود و خوف خدا
 خود را نیز بشیرج و سلطه در آن درج نمود بادشاه بهر محمد را طلب حضور فرمودند و آن
 خان به لا مور را کردی بعضی سناقتند و مخفی حکم شد که اگر ازوفانی میرام خان بهی که شما

12

27

مکن و بریم خان کردیم او را و بود از هر کس قدامیان و دو سکه عسکان خود کس که بخت
 و امانت ای خود طلب می نمود و نیز باینکس شده از توبت بیکه رسیده پس از آن خان بجز
 و خانان باغی باد شایکس است و با خود شایکس مذکور است و بخت خود خان بخت
 سرفروخته شود بریم خان در لکی حکمی شده و متبادران لاف و دلی بریم خان
 و میکروند اما بریم خان از کمال قد و دینت هر دو دست بسته و رومال بر کوه انداخته
 خود را در حضور رسانید و سر بپا و شاه گذاشت و دیگر که بیکان بگرفت و بخت
 و بخت نمود و خود کس موروثی تو بخت اگر اراده نکرده و در میان کوه کالی و چند بیک
 قطع مقرر کنم و اگر در حضور رانسی از تو غافل نخواهم بود و اگر اراده بخت اگر در حضور
 خواهم نمود بریم خان بعد از عفو و عفو بخت خواست بخت از راه و بخت خود بخت
 در حرات بخت است و خود را این واقع در سینه نهاده و چهار بود و راه قریب
 و بخت بخت و با دستان بخت نامی که در جنگ همچون بختش بر دست بریم خان کشته
 و بخت باز خواست کینه و بخت غافل خود را رسانیده بیک زخم کار داد و اگر بخت افغان
 و بخت اسباب را غارت کرده و فرزند عبدل بریم بختش سید سلطان بیکم در حضور آمد
 با دستان سید سلطان را که در قهر غم خود بود و در کجاست خود آورد و دستان بخت از آن
 او بخت خان و بر محمد بر بالوا مصفین شدند باز بهادر فرما و می انجا بکشت و زن
 او که بخت نام داشت که به بختی و صاحب نصیب بخت و بخت بود و خود در شوم نمود
 اسباب بخت بخت ای پادشاهی را و بریم خان طبعی از آن در حضور فرستاد و بخت

22

12

27

تکلیف بایستد خوار نشد و خود باز ملک خود آید و پادشاه عبدالحق خان از یک
را بر او قفس فرمودند او بتغایب او بر داخته و قفس می نگار او را شکست
در وقت انجی ایران به قدر محضات فتنه ساز رسید و او که بود و خواهر خلوت و
انعام یافت و در همین ایام خان انعم کو که دوست برادر خود و هم خان گشته و خود
او هم خان آغاز کرد و به ما بموجب حکم او را از بالا خانه بزرگ انداختند که خان بنی مسلم بود
فولادمانی غلام شرف الدین حسین و در سر سوگرتی بر پادشاه انداخت و با این قصه گشته
در سینه پند و مصلحت و دهنه بیاری فلک اگر ساخته میکنند و ایام تعمیر از سبک سر خود
آن نوی مسجد از سبک درخت در عرض بیست سال و سینه مسجد و عمارت تمام یافت
روپایان قلم صرف شده سه هزار در عدد و ده قلم و سی در عدد ارتفاع دوه در
عرض و یواز عرض خندق سی و ده عرض خندق و دوازده در ساد و یوان غلام و شش و نیم کل عرض
تزیین و آوند و اگر ابا نام نهادند لیکن است حکام و اجرائی این نام از عهد سابقان که
در سواد اخبار بخالد و امیر شده که از زمان و پادشاهان حکام شرقی جمعیت کین در سر سانه
شدند باو خواهی که حرف هم بر زبان آید بطریق شکار سوار شده و جلوس بر او فرستادند
خادر خود را بتغایت فرستاده که امان خواست و ملک با قطع مادر می کشید و او را حکام
نماند و در حضور کرد و ندان بر د و بر او را ان شود نشن نموده و والده خود را از دست حکام
که از لطف پادشاه بود خلاص کرده که فتنه در ملک تصرف نمودند و بهرین سال در اطرا
بنحاف افروز شده در سلطان کامل خطبه و کرام خود کرد و وزیر او حکیم او را در جنگ و
د

سیر خود ملک خود خجسته باوشت و عبدالمجید نیز بر دم خانان آید که گشته و در میان
و انقوت مرزا محمد حکیم بعد از مرشدی باز استغالی آورده بجای رسید و تصرف شد
بهر جهت و خود به بخار کرده بجانب شرق آمده خان زمان را بکشت و بهاد خان را در
نمود و بجای در اصف نمود و بعد از آن بطرف اقلرب خود که در جانب ماله اجتماع نموده بود
موجبه شده در بنوع مرزا الخ برود و دیگر فوئان بطرف الله آباد گویات و خانه پس آید
پس باوشت و موجبه سحر فلو چند و جنبه را که در زمانا بود و موجب دو کلمه سوله و میاده از کرد
خجسته نسبت خورده جانب کوستان قلب که مشهور بود و او می بود و او بهر کبر کشت
باز حسرت کرد که بر روی خانان صاحبقران شهنشیر کشت و او را که کن خود که جیبان نام
او را حکام قلم برداشت و چند می و یکم و ده مجامعه که کشیده از کلمه جیبانی از کوز غنک
باوشت می کشیده و در او ترش اطفال و زمان را بهر نموده اسباب را بهر خند و در قلم
اعمال شدند و آن بهر نسبت یافته که میدان قلم بهر علاء الدین خلجی که صاحب چهار کلمه سوار بود
در سنه که گشته بود و دوم بر دست سلطان بهادر گویا مسعود و عهد اکبر می کشیده و دیگر
باوشت و در دست نهاده و حیدر اخبار انقباض و دندانش و او نه صد کالانی که
کرده رسید و بود و بعد از آنجا متوجه بخار فلو رهپور شدند و از آنجا بهاریت اجیر نموده و اگر
بخدمت شهنشیر خجسته که از مرزوبان آفند و در آن اگر چهار کلمه سوار شدند و در همان
فرزید شهنشیر که با شهنشیر حکیم خجسته نمودند و در آنجا شهنشیر که از مرزوبان بهادر و حیدر
فرزید سعادت بودند پدید آمدند و سلطان حکیم خود کشت باوشت که بزار شهنشیر شافز
انعام نهایت فتح هم را با سالار دست زد و پس از آنجا فتح نور نام بهادر است عظیم نام بود

سکه طلا و کمالی در سکه اجارام حیدر حاکم انجا رسیده و در بنواست پادشاه سلطان
یافت درین سال راجه کلیان مل حاکم بهکایه و سکه حیدر سبزه و المالد بود و فتح
راج کلیان مل حاضر شدند و آن عقبه داخل بنواست و در آن وقت حیدر
وزیر سلطان منظور گوی که در نظر مندی مجتبیان خودی ماند دریافت شد که کراویان
نوبه بالظرف بهفت فرماید ملک احمد اباد خلیت با دونه او را بر مخرجانی از سواد و در دست
حاکم سده و بی از ضرب خنجر با گشته شد با دونه شاه عبداللطیف آن خود توجیه گشته در راه تو که در آن
فرز اگر دید و در سده بهفت و نه بی بی احمد باور رسیده و باستمال راجا به مقرف انجا
گشته و در کجوات سید احمد با بر مهر راه مقرر کرده نزدیک احمد اباد آمد سلطان حیدر
برود و در حجت و محظوب بطوفان شد و بی جنگ ملک بهفت آمد احوال آن در سلطنت
مردوم رفت و عقد بعد از فراغ از انجا به تنه ابراهیم مرزا حسن مرزا که بجانب بیروج و کسب
فا و بود و بطریق انبار و در رسیده و جنگی بهفت نمود و فتح کرده و جنگی بهفت کرد
جانب بندر سورت بهفت فرمودند و فلول انجا که بهفت کلنج بکم و خنجر از انجا
وی بهر خود را گرفته فرار نمود و فلول بهفت ملازمان باو شکار آمد مرزایان باو بهر
نمودند چون خبر بهفت باو شکار شنیدند باز گشته خنجر با دونه شاه باو شکار گشته و بی
ملک بیکر بنین فرمود در بنواست ابراهیم مرزا بر دست ملوفان گشته شد و سبزه
بر در و زنه اگر او خنجر و مسعود مرزایان گرفتار شده و فلول و انبار محو گشته و فلول
کجوات بطور بهفت که اختیار الملک گوی با اتفاق محمد حسن مرزا اسکندر بهر سینه
مخاضه احمد اباد نمود باو شکار اول فوجی بنین فرمود و بنور فوج باو وجود یکدیگر بنین فوجی و در

و اخبار و در کمی با دونه به کجوات نیز بهر کاره با اخبار کجوات رسیده بود که باو
نقش نقیض سواد بی حجازه باو دونه باور و در روزی خود به بنور نام حاکم بنواست
برق و در رسیده و جنگی بهفت باو شکار آمد حسن مرزا باو وجود جمعیت کجوات سیدان باو
که در آن وقت دو صد حجازه سوار بنین نه بودند و باو شکار گشته و باو شکار گشته و باو شکار
کجوات سب او اسکندر بی خور و بنواست و بهت لشکران گرفتار گشته و بنور دوم
عاسوده بودند و جنگی بنین گشته بودند که فوج اختیار ملک رسیده باو شکار گشته
لشکران باو شکار گشته بودند که متعالیه و داد و در بنواست فلول عظیم بنواست که در بنواست
بود و در رسیده و اختیار الملک گشته شد و بنین فوج بر بر حجم رایت اکبری وزیر
و این فتح باعث کمال نام آوری و عجب در و بنای خلایق و معتمدان و در دست
کرد و حسن مرزا را بعد گرفتاری قتل کرد و در رسیده احمد را باو در احمد اباد گشته
باو شکار گشته و در بنین ابراهیم علایق بهفت محظوب بهفت باو شکار گشته و در بنواست
بختی بنین و در بنواست خلاصه ای که الکر مقصود از شنیدن باو شکار گشته و در بنواست
که در بنواست خلیات عند الخدایان بمیاسن معذرت سلطان تربت جاسان
باسن و امان و در بنواست و در بنواست طوالف نام از خواص و عوام حضور و در بنواست
عرفان شکار و علایق و فلول الملک که باو شکار باو شکار و در بنواست مسالک
در حیات انداز عرش عجم و در بنواست باو شکار گشته و در بنواست و در بنواست
و در بنواست فلول که جامع معقول و مقول و حاکم و در بنواست و در بنواست و در بنواست

[illegible][illegible]

را تا بعد نیکت یافتن در خیال پناه برود و در وقتیکه از طرف بکانه برنگردد
واقع شد را بعد از آنکه از بهارات شهری عصر بخود و به اغوای کوه از آن
شاهزاده سلیم گفت که باج و تخت افتاد و قلیخان قلعه را گرفته اند و در دربار
اطاعت نمود و بکشتن بر قلیخان و سرفرازان در یک مکانی حمله نهادند و خود
الزامانی مادر شاهزاده بهیچ شش آمده اند اگر چه بر آمدند شاهزاده سلیم از کمال
حجالت ملاقات نداشتند و گفتند راه الیاد کو گفت و لشکر راه بران
فرستاد و در راه رسید و محال و حکام باو نشانهای را بعد از آنکه حکام خود
تغییب نموده بودند بهار شیخ خود و چون که در آن خط قطب الدین خلدی و سواران خود
به لاله بکیت و سحرگاه کالیبی به شمشیرها و نیزه ها و نیزه ها و نیزه ها و نیزه ها
باو نشانهای معروف آوردند و شاهزاده محمد شریف نامی را که پیشین در مکتب شاهزاده
سلیم بود و بعد از آنکه بکیت از فرستاد و شاهزاده او را نیز پیش خود داشت
و کل سلطنت کرد و باو نشان خود و سواران که شاهزاده را در نزد خود
لشکر که مستعد اما از شاه بسبب فرط محبت فرستاد و سلطنت در بدول کرد
فرستاد و در راه با طلب بهتیاق تمام نوشت شاهزاده به شمشیر و نیزه ها و نیزه ها
و اخبار حاضر شدن در حضورش و سواران را در دست و شاهزاده
و لشکر باو نشانزاده خصوصاً اعمال آنصف خان که نامه در حاکم بود و باو نشان
آمدند باو نشان به فرزند بنوشت که اگر آمدن در حضور من و سواران قدیم باو نشان

مختصر نمایند و اما ما را و سواران شیطانی بر بومون خاطر است باز به الیاد
نماند شاهزاده و در وقتیکه از آن نوشت و باز به الیاد نوشت نمود باو نشان فرستاد
عظای صورت بکانه و او در لایق اقطاع بنام فرزند بنوشت و در برین و در
کوشید و شاهزاده به سواران طین در عطا منصب و خط و قلم و غیره و بعد
حاکم است و مردم بر او است و در وقتیکه شیخ ابوالفضل از و کهن در حضور و است
شاهزاده که از و سواران بود و بر سکنه و یو یو بنوشت و فرستاد که سواران را و سواران
او به سواران و یو یو بنوشت و کاشی شیخ ابوالفضل در راه تمام کرد و باو نشان فرستاد
مهد علیا را بری سکنه و او در و فرزند بنوشت و در ایاد فرستاد مهد علیا شاهزاده و سواران
جوام فرود داد و در کوالیار و مردم مکانی نیز باو نشان باو نشان بکیت و سواران
آورد و باو نشان خود و در خانه مهد علیا آمده فرزند را در کنار گرفت و سواران را باو نشان
و بهت قبل بکیت قبول نمود و بعد از آنکه ساخت باز بر مهم را باو نشان شاهزاده و سواران
برآمد مستعد بان سواران و سواران به سواران مایل نمودند شاهزاده باز به دول شمشیر
شکایت نوشت و فرستاد حاکم خود و درخواست نمود باو نشان باو نشان قبول فرمود
غرض کوبان را جانب شاهزاده مزاج باو نشان را اخلاف می نمودند باو نشان از کمال انبا
بعکس مختصر و محال و خلعت نیمه استین پوست رو باه سفید که بسیار بکیت بود
و دیگر مختصر بی چشم به استمالت خاطر فرزند میکوشید و شاهزاده در الیاد سواران
لشکره سانی اجرا کرد و در وقتیکه عبد القادر خان نامی از رفقای شاهزاده در حضور

[illegible][illegible]

و چون که این سزا را می خواستند بر او فرمودند که او بدین نقد حسن بود برای شما که از هر کس که در این
و هر که در این راه بود و این که باید بگفت که این سزا را می خواستند بر او فرمودند که او بدین نقد حسن بود
شماره و هر که در این راه بود و این که باید بگفت که این سزا را می خواستند بر او فرمودند که او بدین نقد حسن بود
برای او بود و هر که در این راه بود و این که باید بگفت که این سزا را می خواستند بر او فرمودند که او بدین نقد حسن بود
نظام الملکی نصیر خرد خوش بدر عالم قدر شناسد و دست ملازمت حجت بجان اصرار نرود
برهانست خندش پیش که از آن در اعلی آن فرزند و زودیک خندش بندند و هر که در این راه بود
و اسرار از دست خود از دست نمودند و شاه بلند افتاد و خدایا که اگر برای شناسیدن
غناست کرد و در اعلی با هم در او بدید و در این راه از خندش و غناست پیش به پیش
داده و بعد که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
و خدایا که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
بوی سبزه و خدایا که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
نقد از پیش خود از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
و خدایا که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
فتح چنین دانه بندی محکم است که در این راه از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
با شاه به اهدایا باید که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
نکته است مانند آب هوایی ای که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل
موقوف شمار داده بلند افتاد و خدایا که از او سزا دادند که او بدین نقد از پیش خود خواهد چنانکه برای عاقل

[illegible]

[illegible][illegible]

نیز گفتند که نظر و خفاقت شاهزاده و اظهار رهنمود و دست خود در حضور شاهزاده خان
 و بن آدم و حقه و حق و حق را گفتند که از آن که میباید گفت و بجا میآید
 کرد و محمد صالح نام در حجاب قیام از او فرستاده بود و بر او داده مطلع گشت از آنکه
 نکته و بهر امر و مع با خود آفت اما قادر بر راه و بین تخت نشسته و دانه گردید و
 آن که استوار تا باب عبداله خان در حجاب حویله بود و گفت و شکست و طلب از آن با دیگر
 ریزه و در آن که پس رسیده لباه داد و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 خان در حضور حیدره و صفی خان و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره
 و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره و حیدره
 برای رسیدن خطاب سیف خان یافت که چنانچه در معاینه سلطان بود و در آن
 پیچید از راه از آنکه لودیا بهایت خان بیست و یک ساله و از آنکه در حضور و گفت
 بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله
 و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله
 برکنار دربار رسیدند و گفتند که با گفتند که با گفتند که با گفتند که با گفتند که با
 نوشتن در بعد از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 و در میان در آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 بنویسند و در آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 کامله گویند و از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه

فان كان

[illegible]

فرز و بزرگ گرفت عادل شاه از امای بادشاه که در دست ازین ملک نمود و در پیش
هم ملک خود گرفت بدو نه بر سر نهادند و درم بادشاه و امای عادل شاه بزرگیت یافتند و یک
دفعه توأم کردند و در سر کشیدند و قبیله اختیار باز به غیرت رسید و داد و ستاد میان سلطان و وزیر
و خود امای و وزیر و در کشیدند و بعد از آن آمدند سلطان بر وزیر و بهایت خان در سوره بیگلر
بودند و بعد از آن از صلح بود و از این نوشته عالی شاه بجهان بود بر سر بدقت کردند و در راه
و بهیوس رفتند و کمان کشیدند و در راه طبرستان و طوف بر جان پور و به سلطان بر وزیر آمدند و در
شاه بجهان از جمله کشته چهل هزار روضه نموده از ده بر وزیر و انبار بر ملک و در دست
بجنگ بر دادند و صلح نمودند و در پیش و رفت مفایم را و داد و ستاد میان امای و امای
از بهر امای شاه بجهان کشیدند و داد و ستاد از بهر امای شاه بجهان کشیدند و امای بجهان
خواست که در بهان جمعیت خود را در جنگ افکند و بعد از آن خان و خان آمد و در پیش و داد و ستاد
بجنگ بر دادند و در خانه و در میان شاه بجهان و تمام اسباب بجا رفت و رفت شاه بجهان باز
در اجنت بدکن مخوف باز سلطان بر وزیر و حکم نهادند و در رسید بهایت خان برای جنگ
بجنگ بماند و بهر جرم بهایت خان بود از کابل علیه پیش بر وزیر و داد و ستاد میان
به حواله و بهر حسن و از ده سال پس بادشاه بعد از بزرگتر علیه بود و رفت و امای بجهان
در دکن رسیده و بهر حسن که در دکن بود و حواله نمود اما کابل از رفت و پس
استخبار امای سلطان بر وزیر و حواله نمود و بهر حسن و تمام ملک رفت و در پیش و داد و ستاد
در صوبه بر دکن بود از حواله و بهر حسن و تمام ملک رفت و در پیش و داد و ستاد

و در بن وقت بر آن شاه بود و انبال هم از سنا بجهان جدا نمود و در حضور رسیدند
و بهر شاه بگوشتن و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
و در شاه راه سر لای و در افغان و بهر و در سنا و افغان رسید و بهر حسن و تمام ملک رفت
و در دوازده شهر اگر که او بکشید سال پس و بهر حسن و تمام ملک رفت و در پیش و داد و ستاد
بشدت خل و محقر جا که در در پیش و بهر حسن و تمام ملک رفت و در پیش و داد و ستاد
رفته قتلان و بهر اسباب بادشاه از وزیر و در جا که در افغان و در پیش و رفت
آمدند و در مقابل بهایت خان بر وزیر و حضور رسیده اگر که در حواله میان امای و امای
اما بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
حاضر شود و بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
اموال خود و بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
بسیار جنگ بود و در پیش و بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
رفتند و در حضور بادشاه بجز نور محل و دهان تخت و بر سر سر و بهر حسن و تمام ملک رفت
استیاض چند پیش نموده بودند بهایت خان و رفت بدین مردم بود و بهر حسن و تمام ملک رفت
داد و ستاد و بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
بجنگ و در حواله و بهر حسن و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
بجای بهایت خان و تمام ملک رفت و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت
اینکه از راه غیر نرسیده است و اگر بادشاه آمده و در افغان و بهر باغبان که در صلح کابل بجا بود و در پیش و رفت

کار اندرینا بود دست چپ باریق در اسلحه داشت مردم و امرا و متوجه بر سال و دست راست
 و زرق و برق خاشاک ایشان بودند در بنوخت در سال سپاهیان بر پشت اقبال پیکار
 بمیان آفریدند فریب بود در نهایت فان گفتار خود صورت کار بنوخت و دیده در خاک
 از میان بگرخت در حین باید بداند در آن روز معلوم نگشت و با شاه بود در دستان
 از آن دشمن فوجی بخت یافت و در آنست در نهایت فان نماید نور جهان بگرمت جانوقت
 معبود هرگز لغایت نباید کرد مردم ظاهر بود در حین باید در آنکه نهایت فان از ایشان
 گذشته از الطوفان فرود آمد از اینجا تمام وقت در اصف خان و بران سپهرا در اقبال و
 بر اصف خان بود در قید نو هستند بگذار تا از سر حضور و اگر دارم و من باید در نهایت
 بر دست فان بران و اقبال و فرستاد و عرف کرد در از طرف نور جهان بگرمت اطمینان
 نمیدارم از بخت اصف خان از اینک دارم الفقه بعد از اصف خان و خلبند و هم کلام الله
 بمیان آورده او را نیز در حضور فرستاد بعد از بیست و نه سال از نام او سال او را
 منصب بخت هزار و سیصد و از نور لعل و افغانه بر نور از شد در بنوخت خبری خوانه از
 بخانه بنش نهایت فان بر سید لهدانی حضور یافته بعد از آنکه گفت مردم نهایت فان او را
 در حضور داخل گردید و باز اصف خان و اصف خان بنا و بخت حضور و امور شد و بر نام میر سید
 سلطان بود و در وقت حیات سید و در میان باز بختان متوجه بنش و در میان
 نیز بنش بختان بخت و افغانان بود و در میان بختی ادیب و امرا و افغانان ملک و بنش و در میان
 شده بود با محمد خان بخت بکمال شد و در میان محمد خان و فانی و کار بعد از بخت و در میان

[illegible]

[illegible]

اگر کم شد از غنیمت و مانند نخل اسان مشغول میتوانم شد و هر چه از آن ملک غنیمت عمر و جان
 بر آن قائم باشد و یک لکه و پنجاه هزار روبه برای امام علی بگذراند و برای چهارمین نفر
 ابرمور حبس قران روانه فرمودند و بعد از غول جرفه گردیدن بر سنگ بود و بعد از چهار سنگ
 رسید به راه در حضور ابو و دست شب مخوف روانه راه قرار جمعه و یکشنبه در راه بودی
 اعیان و فغان و دست درازی بر سوزن کوشید از اینها بابت خان مایه هزار و سوار
 و پنجاه رسید و قیچی و یا نقد ببلد از تعاقب آوردان شد و مظهر خان در سلم خان و مخ
 هر کرده شدند و عبدالم فخر از حکم شد از کالج مبدور شد و در خان او پیل و قاضی
 از مال و بر اینهم طلب شدند و بعد از یک سال در انوف بر آمدند عبدالم فغان
 و پنجاه خان الحاد و مخرج مخوف حیا سنگ بر او دست لیس آورده مظهر دست کتایبند بر
 انتر و باز کرده لکه و پنجاه و چهل فیل کج بانه گوزا بند بعد چهار برای چهارم از راه فاکر
 قدیم او ابو سحر و او جا بدو گذارسته مانی ملک او به عبدالم فغان و حاجان بود و پیل و پیل
 سحر و کشف لقه در سحر ضبط کردند سال دوم فغان در دست به بخت از او دست فغان
 دست شد و از او دست فغان از بخت بابت فغان در کهن صوبه وارد نمودند و بابت فغان
 صوبه دلی دست شد بعد از غول مجموع شدند و قلعه بنیان و در سال پنج و کابل دست فغان
 حکم میور او آمد و در حضور آن به نوشت و بخت آمد و پس از او به صوف و خلعت یافت
 و در این مقام نام کوادر جاده و فیل سفید و هنوز رنگ فاکتری داشت و در راه از ده سال
 ماند و بعد از سفید بر آمدند او ده دست و در فغان فرستاد او در حضور اسال که در

[illegible]

در حصار غلته نشین بود و در ده باد نیسان او را قتل کردند و بدین اتفاق مردم بترسیدند
و شورشهای دیگر را برادران او را در ده سال حکم و امام فلیحانی و غیره بقتل تمام آوردند و محمد بن ولید
جواد برای و اسقف بیت چهارم برادر را برادر برادر رسید و بعد از آنکه باز به قتل تواری
و نظام الملک و قتل نظام الملک از سادات با او آورده بود و در ایام جلوس طلحه بن محمد بن
بربر کشید و در آن او را برادر خود جلد نمود و در آنکه او برادر و در ایام با خود خود
رسانیدند و اگر سادات به ایشان یک کلاه نماند و یک کلاه که برادر او بود و گفتند در آنوقت
فغان جهانی بود و با فغانان بود و در ولایت زنی و غیره میگردیدند و بسیار جنگار بود
از دست مردم و باد شکوه شمال به افغانان گردید و محمد بن ولید معلوم شد و فغانان خود را
فغان در شجر نماند و گفته بود با فغانان نظام الملک و در او عملداری و در آن زمان که
شد و بیعت بسیار بدست آمد و جمیع در آن اتفاق ظاهر گردید و کار هم چنانکه باید بطلد
اصفغان را در لشکرهای سه نفره متعین کردند و محمد بن ولید را فغان محصور طلب گشت و در آن
نیمه آن بود و بی دفعه که از جنگ صعب واقع شدند و فغان اعظم و راجه و فغان داد و دیوبی دادند و فغانان
سبب را که از آن در فغانان و در فغان خود و باید اعانت به مجاور رسانیدند از آنجا نیز از محمد بن
فغان با و سادات که به حرکت اباد آمد و با نظام الملک شاه حبت در آنجا نیز توانست ماند و آن
را در آنجا که گفتند جمیع از آن به عبور نمود و سادات که برادران با عبد الله فغان و سید مظفر فغان برادر او بود
شدند و فغانان که بعد از آنکه رسید به مکت به او در خورده جنگ نمود و در فغان که شد
و فغانان از آنجا نیز نگرفت و در رتب عربی که اگر ابد با مظفر فغان و در جنگ صعب افکار

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الاندکس ارفع نام سید رحمت کرده بود و سرانجام او را در کعبه و در میان مردم
 کوه قافله و در آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 ظهور زنده کردند و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 بود و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 انکس از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 جمله بانی بنکس و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 اخراج کرده و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 کوه و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 جبهه و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 کای و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 در میان کوه و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 عله و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 حاضر اند و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
 و از آن وقت که در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه

[illegible]

هر روز سوار میگردد و به نقد صفت شد و علی بیکر سلطان محمد لاریزانی او بخواه و در
 شهر بخود و در بنو لا افضل خان و وزیر اسفندی که دیانت وزارت نارسیدن اسلام خان
 جعفر خان خورشید محمد مراد بخش داده هزار ده هزار سوار موقوف بهم میفرستاد و در فغان و در آن
 چهار بیو باو شاه سعادت او شرف بردند بلکه در بهر ممکن که در سال نیز ایم اسلام خان
 حاضر شده و در قریب وزارت یافت و در بنو لا و شاه بجایه علم و در آن فغان و فغان صفت
 انواع کلفت عیان آورد و بعد از آن علم و در آن فغان عطف موقوف و معارفان ابران التمس
 دارند و اگر حکم موقوف از ادب ردی نهدی بر آورده و معارف شهر و باغات و در دولت میایم که
 در بهر معنی الحاسب برای آن در وقت گشت معارفان از جمله نه کرده منشی فراد داده و نزدیکی
 کردند و منشی بیگانه جزالتی زد که محلی شایسته براده شیعی و کوفته شدن ساز و سامان پیشکار
 کس از مستورات معارف موقوفه شریف بلکه در بهر معنی و در ساز و سامان علم و فقه و در وقت براده
 فرستاده است و معارف خود و در وقت براده و از نگین و از نگین و در وقت خود و در وقت براده
 و در بهر کمال به علم و در آن فغان صفت شد و در بنو لا و در بهر ممکن که در وقت خود و در وقت براده
 یعنی خود و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده
 زیاده از بهر علم سعادت بر او داشت و فغان و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده
 تاریخ جایگاه امر التمس بر آورده و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده
 سده سال و در بهر معنی که در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده
 بعد از آن در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده و در وقت براده

10

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فریب محوره رسیدن شیخ از اینجا نیز دراز می شود و فریب اگر برادر رسیدن باز به شیخ می رسد و در آن وقت
 در خانه کلان افغان نور مرقع باو شد یعنی نموده معقم خان نو بکر را به سر معقم خان می برد و کلان را از خود
 شیخ به استیذان خواست و ظهور کند معقم و دیگر خانها را و بین عزم بر گشت با او برادر او رفت
 انقلب بر آنست بر اند رسیدن باو می شود به اگر بکر را جهت نموده و او در میان دهنده و این
 او که به معقم خان می رسد بودند به استیذان ایشان برود و است و باز عزم بر رسیدن به معقم خان می شود
 گفت و نوبت با بران نهادن خود و حارب شدند و مقابلت معقم با فوج باو شد و است و در معقم خان
 بسیدم میران کنش عبور متوالنت نموده و از او ای خان و غنچه را بطلبید و طلبش کنش
 و شاقب ایشان فرستاد و ناگهان بر او در مقابلت میباید و در جهت معقم خان نیز فریب می کشد کنش از
 اطراف و جویان رسید و در کنش می رسد مردم را ده کنش داده فرستد شب خون بر شیخ اند
 و در آن حاکم و کشتن نوبت رسید و او را به شمشیر مردم فرستاد و می رسد و مردم شیخ به بر شمشیری
 میباید و مقصد با یکس که او را از کنش از نفع سکار کنش و سیکر و نفع فرود رفته اند و به شیخ
 مردم و دیگر سازش با سراده معقم بگوید سراده بسید استقلال معقم خان و نفع علم اگر جزو آن می
 به بر سید دل از زده داشت شیخ با حقایق او فعلی دارد و نفع میباید و سرانجام او را بگوید و نفع علم
 بر نفع که چند هزاره را در ده نفع به شیخ می رسد شیخ به او فرزند و اگر ام سراده که بشود معقم خان
 حصار حال بران متوال وید و داشت و او را نیز در سر شمشیرش دل میباید و مردم کل و در غنچه می رسد
 به که است و به او است اگر نیکو کل و ده عالم ای بگوید از نو حال و از نو نفع به نفع علم که
 از اگر نیکو از اگر گفت و در انظار معقم و نفع خود اگر نیکو است علم شیخ را در رسیدن علم در رسیدن

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

فيلسوف

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

241

[illegible]

[illegible][illegible]

بیادند و گفتا که از آن عالم به غیر سید مطهر و غیره که کسی از طبیب الملک سید مطهر
 و دیگر احوالی سخن میگوید از آن ملک و ادوا سینه از طرف طبیب الملک در سیدین الکیمین و ادوا
 سرخوی و نوعی نمودن چند حالت مثل سرم و درام که در غده غلقه طوطی از آن سرکار باو می
 میدوی اندک سالی دافن ملک بنگانه بود در سیدین است برادر محمد معظم از بانو کمان و
 مصطفی خان و اعتقادی خان پسران حمله الملک و عبد الله خان و ابوالفول و سادات که در آن
 روانه ملک بنگانه کردند و مراد محمد شرف علی خان را باغیاب تمام طلب حرم که الماس و بیج
 که در آن سینه طبیب الملک نشاندند و گفتند در دعا آن است از بعضی ادویه و سینه طبیب
 جلی و بیجا باشد و طبیب الملک هم در سینه که در برای حاجت نیست ابدا بعد رسیدن ابوالحسن
 طبیب الملک چند باره الماس و بانوت داده برای جوهر مطلقه قسم که در هر دو خود ندرد و در آن
 و این که داده خود و سینه طبیب الملک و غیره و باطل بر او که در سینه طبیب الملک و سینه
 مانی مرصه می بود و بعد از آن در حرم قی در رسیدند برادر محمد معظم نیز و سینه طبیب
 باو سینه که از قناری امور است سلفت و در داد بر گشت درام گیر و بخرم و آن دگر از آن
 بیشک سالی و حال غرض غیر است طبیب الملک میخواست که همان نوبل نموده و معافه جزا
 و میخواست چهارم بر نه حاکم صاحب داد اگر نه میخواستند اما غلبه که همان بر سلامت قوم
 بود و چون از برای ناگهید و میخواستند در معافه اعترافی و هر چه میخواستند که باو میخواستند که از آن
 دفعه بعد با خود میخواستند بر آن دگر که میخواستند که بر سیدین که در آن وقت باو و خود
 بهو و این چیست از داده و ترانه و از سیدین که از آن که همان جوهر و سینه و سینه که در آن
 از آن

از آن سینه طبیب الملک را می گفتند و بر زبان میآوردند و بر سر خود میزدند و میخواستند که از آن
 که سینه طبیب الملک می بود و بر زبان میآوردند و بر سر خود میزدند و میخواستند که از آن
 معافه خود در سینه طبیب الملک را میخواستند که بر سیدین است برادر محمد معظم از بانو کمان و
 سیدین که در آن سالی دافن ملک بنگانه بود در سیدین است برادر محمد معظم از بانو کمان و
 مصطفی خان و اعتقادی خان پسران حمله الملک و عبد الله خان و ابوالفول و سادات که در آن
 روانه ملک بنگانه کردند و مراد محمد شرف علی خان را باغیاب تمام طلب حرم که الماس و بیج
 که در آن سینه طبیب الملک نشاندند و گفتند در دعا آن است از بعضی ادویه و سینه طبیب
 جلی و بیجا باشد و طبیب الملک هم در سینه که در برای حاجت نیست ابدا بعد رسیدن ابوالحسن
 طبیب الملک چند باره الماس و بانوت داده برای جوهر مطلقه قسم که در هر دو خود ندرد و در آن
 و این که داده خود و سینه طبیب الملک و غیره و باطل بر او که در سینه طبیب الملک و سینه
 مانی مرصه می بود و بعد از آن در حرم قی در رسیدند برادر محمد معظم نیز و سینه طبیب
 باو سینه که از قناری امور است سلفت و در داد بر گشت درام گیر و بخرم و آن دگر از آن
 بیشک سالی و حال غرض غیر است طبیب الملک میخواست که همان نوبل نموده و معافه جزا
 و میخواست چهارم بر نه حاکم صاحب داد اگر نه میخواستند اما غلبه که همان بر سلامت قوم
 بود و چون از برای ناگهید و میخواستند در معافه اعترافی و هر چه میخواستند که باو میخواستند که از آن
 دفعه بعد با خود میخواستند بر آن دگر که میخواستند که بر سیدین که در آن وقت باو و خود
 بهو و این چیست از داده و ترانه و از سیدین که از آن که همان جوهر و سینه و سینه که در آن
 از آن سینه طبیب الملک را می گفتند و بر زبان میآوردند و بر سر خود میزدند و میخواستند که از آن
 که سینه طبیب الملک می بود و بر زبان میآوردند و بر سر خود میزدند و میخواستند که از آن
 معافه خود در سینه طبیب الملک را میخواستند که بر سیدین است برادر محمد معظم از بانو کمان و
 سیدین که در آن سالی دافن ملک بنگانه بود در سیدین است برادر محمد معظم از بانو کمان و
 مصطفی خان و اعتقادی خان پسران حمله الملک و عبد الله خان و ابوالفول و سادات که در آن
 روانه ملک بنگانه کردند و مراد محمد شرف علی خان را باغیاب تمام طلب حرم که الماس و بیج
 که در آن سینه طبیب الملک نشاندند و گفتند در دعا آن است از بعضی ادویه و سینه طبیب
 جلی و بیجا باشد و طبیب الملک هم در سینه که در برای حاجت نیست ابدا بعد رسیدن ابوالحسن
 طبیب الملک چند باره الماس و بانوت داده برای جوهر مطلقه قسم که در هر دو خود ندرد و در آن
 و این که داده خود و سینه طبیب الملک و غیره و باطل بر او که در سینه طبیب الملک و سینه
 مانی مرصه می بود و بعد از آن در حرم قی در رسیدند برادر محمد معظم نیز و سینه طبیب
 باو سینه که از قناری امور است سلفت و در داد بر گشت درام گیر و بخرم و آن دگر از آن
 بیشک سالی و حال غرض غیر است طبیب الملک میخواست که همان نوبل نموده و معافه جزا
 و میخواست چهارم بر نه حاکم صاحب داد اگر نه میخواستند اما غلبه که همان بر سلامت قوم
 بود و چون از برای ناگهید و میخواستند در معافه اعترافی و هر چه میخواستند که باو میخواستند که از آن
 دفعه بعد با خود میخواستند بر آن دگر که میخواستند که بر سیدین که در آن وقت باو و خود
 بهو و این چیست از داده و ترانه و از سیدین که از آن که همان جوهر و سینه و سینه که در آن

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

113

[illegible]

و اینست که ای پسر من بعد از آنکه محاربه در راه کشید و چون در دهان پلای
کوهی رسیدی و در آن کوه پلای را دیده باشی و در آن کوه پلای را دیده باشی
تا کوه حصار که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
که در آن کوه حصار که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
از هم قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
کسان و قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
چنین قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
شد و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
حکم فرمان داده و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
و اینست که ای پسر من بعد از آنکه محاربه در راه کشید و چون در دهان پلای
کوهی رسیدی و در آن کوه پلای را دیده باشی و در آن کوه پلای را دیده باشی
تا کوه حصار که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
که در آن کوه حصار که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
از هم قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
کسان و قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
چنین قتل و غارت کردند و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
شد و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است
حکم فرمان داده و در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است که در آن کوه پلای است

[illegible]

و به اخذ عموماً حکایت کرده اند که در سلسله قتل‌های پادشاهان صفوی در این سلسله
بعد از آنکه شاهزاده کام بخش به مجامع و مشاوره با وزیران و اعیان ممالک و حاکمان
لیکن به حکایت شاهزاده از طرف پادشاه از میان برون با وجود او در سنن با جمعی
کوچ به بنوعی است آمده از مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند از آن دفعه
که قتل‌های مجذبان گرفت گرفت اعظم شده به آن وقت با جمعی از اعیان ممالک
رسیده بعد از آن که در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
مروار و اما به این که از سلسله قتل‌های پادشاهان صفوی در این سلسله
خوانده اند و در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
مردمان ممالک از طرف پادشاه از میان برون با جمعی
و این قتل از پیش کام بخش در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
و سکه و چون در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
حاکمان و وزیران و سکه و چون در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
و در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
مردمان ممالک از طرف پادشاه از میان برون با جمعی
و این قتل از پیش کام بخش در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
و سکه و چون در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند
حاکمان و وزیران و سکه و چون در وقتیکه در مسکنه اند و چون در وقتیکه در مسکنه اند

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

دفعہ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بجانب غاری الدیخان ممتاز شده و او یکله غنایت عالم سری قانو گو در عهد انکه
فتح قلعه بجایور بنام او حکم شد و متولید و منصب سفت براری سفت برار و ار
یافت بعد قلعه مکان و منصب اعظم و بر پادشاه لشکر کشید او را در بران بخود
جانبه در عهد سلطت پادشاه بکرات مغر کشید و احوالش در قوم گشته بعد فوت
نفس او را بدیع از کرات آورده منصب اجری و دراز در مقرر خود
رضی گردید بر لشکر میر تقی الدیم و ولادت او در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
صی شده اول منصب چهار براری و باز به پیچیده شده منصبی لکن و عهد
پادشاه یافت و سبب گرما را در دیگر احوال او اندک عرصه خانه نشین کرده
نشین و در پشته پشته خانه نشین شده بعد رحلت شاه عالم پادشاه سلطه
میر الدیم باز او را بخواست و غایب بقی و منصب دیوانه و محمد فرج
سلطنت برانند منصب سفت براری و لغایت دکن فرستاد و نقلی نمود
جانبه از عبارت آیتد جایی احوال او در نزد این امر و کارهای او را
بجمله آورده و احوال او را در جویم جویم دکن به لقا المک مغر و زنده و ار
او در دکن نام و زنده و احوال او را در جویم جویم دکن به لقا المک مغر و زنده و ار
نمود و جویم جویم دکن به لقا المک مغر و زنده و ار
او را در دکن نام و زنده و احوال او را در جویم جویم دکن به لقا المک مغر و زنده و ار
نمود و جویم جویم دکن به لقا المک مغر و زنده و ار

حکم نمود که کاتبان را بر وجه سابقه اسامی را بدو صلح نمایند و باینکه از آنجا که در این
برداشت و محاسبات خان به بنده بهلا عباد و دیگران رسید و چون در این
و بیاد و خان بر او دلود خان بپایان رسید و از آنجا که در این
در این صوبه از دو نظام الملک که در آنجا حضور داشتند و این
محمد خواجه نیز نامور کرد و بالاخره فوج نظام الملک مجنات گردید و در هر دو
از تاج و دره است بهر رسید و چندین کس در آنجا حاضر و در هر دو
محمد غنات خان در حضور و الدین که از خبر گردید و نظام الملک مستقلی در این
سید محمد و در این وقت نیز فوج را باینکه صوبه های دکن بنام امیر الدین احمد غلام
در رسید نظام الملک که قصد حصار حضور از حصار بنابر آمده و در آنجا نیز از بعضی
عده در این کجنگ و عدال بر داشتند و در این کجنگ رسید اما خبر از خان
بنی بر صوبه و از آنجا که در این صوبه فاندیس یعنی گنبد بر مان بود و در این
حکم حضور برای عدم مداخلت دادن این علی در ملک دکن و اسیر و او
صوبه واری کل دکن به او به محقر تا کید های باو شد و در رسید و چون امیر الدین
او را به الحاق صف خوانند و او در خان ابانوف امیر الدین اول بر داشت و از آنجا
از این زمان تا این در رسید و بهر بهر متقابل شد بعد از آنکه در جنگ اسیر و او در خان
شد و در این زمان او را بهر متقابل شد و در این زمان او را بهر متقابل شد
در این زمان او را بهر متقابل شد و در این زمان او را بهر متقابل شد

[illegible]

و در این سال پسرکمی زنداری مغربست خلیفه عظیم الله که با افواج بادشاه متغیر نموده
 قواخل مسکو اختیار در طلبه صوبه داری سرسلطنت فغان از دست یکی از پسران او
 کشیدند و چهارم در بوزل خوار غلبه یافتند از دست پسر پادشاه صوبه مغرب داری و
 یزید برادر و لا شایع را مواجب بجای آورده و یزید را از دست پسر پادشاه قبول
 نشاء ترک روزگار کردند و بر طرف مشرق و در بوزل از جمله ارباب عظیم الله و پادشاه
 رسید و بظاهر سبب ابدان با افاضت بر او شمع افروخت و بر سبب غلبه عبدالله فغان
 از انصاف مشهورت شده به پنجاب بقیعت گردید و درین ایام کوه و فراخی مارش عظیم
 خان باریه مشهور السه عوام گردید و کار از پرده و در گذشت سال ششم ابدالام و
 صوبه دکن بعد قلعه اراک مغربی مدد زمان قدیم بادشاه سوار و داخلت کار و باران آمد
 حضور انصاف فغان و بوان خالعه و رای را باقیان جهان شایع و بوان زن معطل گردید
 برضاحوی باوش و نیز اطاعت امیرالدین تا اسکان کوشیده اغراض استغفار کردند
 و بوانی خالعه به غایت الله فغان معصومه کثیر رحمت شد چون محلی اختیار سلطنت از
 طرف سید الله فغان به است عیند بود و اولیبت مذنب بنو یا مداری قوم میکور و علی
 ساعیر شده حکم مرثوی خبر از سوز و نامند اگر چه اینمغ از سابقین معصومه بقیعت
 خان باز اجرای این بجو است و در بنمذ بحاجت انده مخالفت نمود و ملل و انباشت
 خان و بوان خالعه شده بود بر کسی کوه باور و اوج و در و اوج پای می کشید می آورد و بنمذ
 دیگر از دین و عاقله محاکم و می کشید و از میکور شدند و نوبت در اینجا رسیده و پادشاه به

عبدالرشاق برای موقوفی بنام خود و خانواده خود در مسجد و عید الفان ماه مبارک
در شهرت کوشیده و در کنگر و قلمه حاضر گشت و این دولت کار بار معقل پناه و راه مسکن
کمال کامل به هم رسانید که در شهرت و گشت بهو خندان داشت جو این بویافت
عبدالرشاق خلعتی ببالشاه و قبولی کنگر و الحاقیت اندر وجه حسنه سعادت معوق
موجود حاضر شد در بمقدمات بر سر خاکی و سید بیک در ورسال بهمن امیرالام
صدور اعلام بخیر بایست و بنام راهی سیمو معوقه زیداران سیمو پور و کاندک و دولت
معلی در کسین بجافت و اکثر از دست مرشد شکر بهو و مردم بسیار از وقایع امیرالام
مرشد گشته شد و در داران مرشد هاجی غلامه خواجه نصیب که ده جفته از یک سگ گشتند
و سبک نمیداد و در اینجا مصلحت بختام و شورش بگردیدند آخر کار به دولت از وفان
برای پوری سبک اجبر برین اسبق از منو سلان سیوا و سیمو بهو و الحاق و به که ملام
باش و اندوه بوساقت ستوانه در حنا و بر عثمان مدار الهام سرکار راه سیمو در سبک
و در حدیث با امیرالام اصل بر این شرط قرار یافت و از جمله محصل سایر و قاله و
جایگزاران بر حدیث و معلول نایب چهارم حصه بضمین راه سیمو به بند سولی
سرایند و در دست سیمو از عیال باید باشند و سبک سیمو در سبک و در سبک
و در حدیث و سبک برای کمالش مال و دوم برای سبک از جانب مرشد و در سبک
و در حدیث و سبک از سبک قرار یافت و مقصود این راه سیمو از سبک غلبه
شهرت و سوار برای سیمو عید و در کنگر و راه و برای سیمو در سبک و در سبک

نویاد که مرشد قول و نود و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
که سیمو به بند و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
بیمر خود به و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
سازند و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
این بر سبک که از اینجا جان سیمو به بند و در سبک و در سبک
سبک امیرالام در سبک و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
باید به دولت سبک و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
منع سبک بر خوانده و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
گشته شد و متواتر افکار به و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
و یونان و کسین و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
زاده بر زاده و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
در سبک و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
محمد باوشه گوردید و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
گوردید و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
نار به سیمو گوردید و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک
محمد خدمت و در کنگر و در خانه سیمو به بند و در سبک و در سبک

عبد و امیر مقتدایان علیه السلام و بقیه اهل بیت علیهم السلام را بفرموده از آن مقام کفایت
بهر سید امیرالدرا عبد سماعت این خبر یعنی الدین نام قبول به استظهار آنکه سید الکبیر عالم
بگزارد و نگار نیست هرگز و سوار راه بود و در راه از راه دار الخلافه نمود و چون
مستوفی یافت که باورش در فکر و سبک نمودن عبد الله خان است از بیعت عبد الله خان
در نگار است که کوفت اما چون آمد در کوفت بی خطب با عبد الله خان رفت و در آن وقت
باورشانه فارغند امیرالدرا عبد سماعت را بفرموده از راه اجابت سنگ به عبد الله
خان پیوست و کوفت صلح بود و کوفت بیعت با این برهم گزیده باز و از بران بران
و باورش به خانه عبد الله خان از کوفت از راه و از کوفت قسم با بیعت نمود و از کوفت
بماند آنکه در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است
بر کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
خان را رضی بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
طوف امیرالدرا عبد سماعت را بفرموده از راه اجابت سنگ به عبد الله خان
با سبازی از کوفت و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
بعود موعود و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
فرز سوار بر مقد از رویه دار الخلافه آورد و در کوفت بیعت با عبد الله خان
و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت

از کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
کوفت که اگر باورش به بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
طاعت و بگزارند امیرالدرا عبد سماعت را بفرموده از راه اجابت سنگ به عبد الله خان
بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
بر عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
تا آنکه از بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
نه بود و نواخته و اهل بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
این سید عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
را بفرموده از راه اجابت سنگ به عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
سید عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
مادر از آنکه سید عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
او که بفرموده از راه اجابت سنگ به عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان
و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت
عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان است و در کوفت بیعت با عبد الله خان

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

انما سر خوف و ترس و بی گسسته بود است ابراهیم را و او در میان شکوه اعدا و الدوله
امیرالدوله استغول خواندن شد چنانکه ناگاه جایگاه جسته کار خسته بجز ابراهیم بیگونی چینی بلیست
رسایقه یافت نفس کشیدند و او منفی دیگر از یک صدها بیکان لغو شمری از و کار
امیرالدوله نام آرد و سفر بزم بهمان جلدی اعلیٰ نسیم بود و فال و سحر از ازل نزد علما و زکات
آورده خود را در پیش کشان بایست فاشه رسایقه کشنه شدند جمع عده و او در بزم نشاندند
بتریب و نقلت رسید و هر اهل اسرار قدم در لکسرا گذاشتند و نوبت قدسیه ایستاد
از بیرون آمدن مانع بود و بان الملک از راه مذویت شکری او را فلکینه گشایه در محلی
بایستاده را بر او داد و اعدا و الدوله بجز حق و را بر پیش بر رسایقه بولری قاضی و دور
بجو اعدا و الدوله بایستاده بود بر نعل خود نشاند و خود در فاعی نشست و بعد رفتن
هم صیحت اعدا و الدوله از مال بکار آگاه شده بود و نیز در رسیده تو کانه نوادش نام داده
بمقام عزت حق خیزه زاده ابراهیم را و غنای سادات و بعد کوشش بدشوی خون
حبشی علی شکر دیده بودند و اندو سادات خان و قمر الدین خان و دیگر خان باریان
نمود و شجاعت و فکریه کافیه کالور و نر و فاندوران خان هم مدح و ستایش میکرد
کارهای خاندان آرد و الوقف و نر خان از گوشت کشنه شده و قلع بایستاده و در
ادبانشان شکر آید شک خسته فیضی علی شکر آید و انچه داده دست بیاورد و در
رو به بیکر آید و اسباب او را براج بودند اما چرا که هم نزد و در شکر و اعدا و الدوله
دوایم بایستاده از دست بخت آرد و نر و اقل بکار نمود و آنچه در ایدم بی بلیست

تخرج ان سوجب طالت است الحق آردن بر نشانی است و در میان و در
رجبیه و یونان و چو بایگی شسته و در حضور و در بایگی شسته و در انوقت قلع منع ابراهیم
او را کشند و در حین نشانی اعدا و الدوله او را در بیکر و در رسایقه شکان و در بیکر
نمودند و بجمعه بعد قلع و قمر الدین حفر و علی اقل بکار و نر و اعدا و الدوله
و در وقت ۱۰۰۰ اعدا و الدوله از اهل و اقامه بمقام شسته و در
بخت و در بولری و در اتمام یک و در سماه یک و در سماه یک و در سماه یک و در سماه یک
کل و در قریب و در دست و در قریب و در سماه یک و در سماه یک و در سماه یک و در سماه یک
اهل انقام مقام ابراهیم را و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
بسیار شده و کشته گری دوم بقر الدین خان و قمر الدین خان و قمر الدین خان و قمر الدین خان
و در بلیستی از ابراهیم را و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
نمودند و سادات خان و اخطاب ربانی الملک و در اهل و اقامه بمقام شسته و در مقام شسته
و قمار بکار و بلیست او را که در نر و قمر الدین خان و اخطاب ربانی الملک و در مقام شسته
خود و در محقق و دیگر ابراهیم را و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
عالمی نهاده شده و در وقت شده و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
شخص و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته
و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته و در مقام شسته

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مكتبة

[illegible][illegible]

رسید و به انعام و جواب با جواب سر میوزند، در حق کرم سال بجمعه عارفه شب
محرری به پادشاه عالم بنامه لایق گردیده هر صد هزار در به مسجده و خدایان و دولت
سال نوزدهم حاجی برآمدند بر دین به استماعی جویند بر سر شهر و مشایخ
و ناخت و تاراج کردند نموده مقابله با چنگ امرانی که و قدم حیرت و سرنگار
تاب اگر با رسید و لود و دستگیر بیست و ده ساله که به خوانده سعادت خان بر دین
الملك معوضی و ده که و حضور به اطلاع این مقدمه بر دین الملك سعادت خان و مقدم
الدوله فاند و خان و محمد خان بگشای معنی دفع و شکر گردیدند اما تا وقت که ایشان
مقابله در آید ملک پیدا در تمام از دست برد و شکر با پادشاه گردیده به و دینی بر دین
سرانجام در به فتنه داشت آورده بسیاری از دینی عت کنند اما حاجی را و بعد از مدت
بیست و دگر گشت در اطراف و از الحاقه قدم نهاده بنامه نال نموده در شهر را و در از
شهر در رسید و نوزده عظیم در این شهر و دگر که اینو خان و اسکی خان دو نفر گشتند
از حضور بیعت اینها بر آید اما بر دین الملك نیز از غلبه کرده جمیع الدوله و مقدم
بنامه اینها به از غلبه بنامه غلبه کرده جلوی از در رسید و گشتند به و در جنگ دینی
ستوار و دال و در بسیار ضعیف که در بسیار بیانه با هو به مال و به بیست و ده ساله
بعضی جویند به و به معنی گردید سال بنامه راه بیست و ده که کوز صوفی را بر سر
فانم و قطع بر گردید و بنایت بر لایق ناگزیر از راه و در مقام الملك و ده و به
نصف نماند اما و اصلاح کار و به سر خودی از دین در رسید و در دین از دین

[illegible]

[illegible][illegible]

سیر فرمود تا از اینجام مردم عوام حمله جو واقعه طلب الهاده اندر مردم بگرایان باز
سبب بدین فرحم کس از ارم گاه پیمان نامه داشت حمل بعنوان دیگر محصور بسیار بی از
سپاه فرار شدند و او ایشان چند تنه صحام الدوله و مطوف خان و غیره نوکست
برو در واقع نمودند و داشت حقیقت از فریبش سر راه خواجہ سرایان و معتقدان
فرحم کس از ارم گاه محصور کولای بیگات و غیره آورده فریب ضربه محبت و عاودت
اخر اولاد و داشت که از معتقد سر خود و پیمان سفان نام داشت بابر خان الملک
وزیران خود معبر شد و گفت ما بنام محسن الدوله برادر الملک فرستادند و مضمون فرات
ان بگوید باید که محصور در سیدن پیمان سفان کلید قلعه و کارهای آن را بفرستد و باید
محسن الدوله به استقبال برانده از دیوان خاص تا اسدیج برای حرم گرایان نامه داشت
و از رفاهیت بخش داشت و بیج برای فرحم کس از ارم گاه مین و داشتند و برونش و کاسه
در این و او متعاقب هر چه بایشان کنوز گیر و داخل دله الملکند گردیدند و سعادت یافت
برای الملک و در بیوقوف مختار کل و خبر فزاده برین و در کل مطلق محبوب گردیده بود
نسب بر کرده از قضا و قدر از دیگر بزند در دشفا قلعه و در گذشت الدنش
مفضل بهای نای فر و در شهادت و فن کردند **سبب قتل و الحمله** الفقه حیدر در از او
نامه داشت که داشت او ایشان شهرت همچنان آباد و حرم شاه بر گردن ایشان بود و شهرت
حرم شاه ابرام بود و فزاده که در الملکند کبر از تر که داشت لغوه بقتل کشیدند
بدین فزاده تا بیکر سکنه شهر قتل و تاراج فرستادند و بیادش سمع و بخت فرستادند

[illegible]

[illegible][illegible]

بهر امری قوت دادند و بار دوم وارد جنگی عسل خانه و سیح خانه نیز اصفه را حمله کردند
 گرفت و سعد الدین خان احمد مت قاتل اینها فرزند یافت و نذورات و سله ای نیز با سنگ گویا
 در دم سنگ را بهر سو گذشت و عرض صیانت جنگ صوبه و از سنگال به نذر و حرانه رسید و فرمان
 نظامت بدستورم و ارسال یافت **عسل خانه** **سیح خانه** **سیح خانه** چون بدو علت
 نظام الملک اصفه را ستم بر او را مانند یک غارتی الدین خان غالب جنگ و او را از
 قائم بر او ده محبت مشرف و در آنجا خبر رسیدند دوم ابراهیم ملک صلوات جنگ سوم
 نظام الدوله ناصر جنگ چهارم اصفه را نانی نظام علیا بنجر بران الملک محمد مرشد
 ششم برین نظام الملک احوال غارتی الدین خان غالب جنگ و در هندوستان بود و بهر
 ستمت و احوال دیگران در حالت دکن مرفوعه بنفعه الغضبه نظام الملک و قاتل بنفعه
 نظام الدوله ناصر جنگ و بهر جنگ ستم بود و خوف ستم و قتل بود بر همه جا و دکن
 جنگی بفرج آید و نظام نشد استقلال آفت و عرض در حضور ارسال داشت از بنابر و از
 نظامت بر نشستی صوبه دکن بدستورم و حالت بسیار کثرت و دوازده ای و دیگر است
 و بنحوت و نانی نادر شاه رفته بود و خبر بدو اگر در اسائنات حضور انکه روزی صفی
 لوباری اسیر آمد و ناکار جهت نگردد که داشت چون توانا طبعی سر کار در اینجا بود
 قریب از آنست و او گویا از آنست و بهر الملک بدستورم و بنحوت معلوم شد و این
 انش از روز و بهر از آن روز و بنحوت عظیم بود و بهر الملک داشت
 مردم بران آید و بهر وقوع این معامله با اینست اصفه بدستورم و بهر الملک آید

[illegible]

بیست جنگ را حاکم نمود و اما بیست جنگ قبول نکرده و اجابت نمود و پس خوف طلب داشت
 و امانت را بکشتاب غنای یافت و او ملک در روز چایزه این بدست جنگ از صفایان
 و صفایان را حکم در بار هم نگذرد و چون اجابت نمود و بدست جنگ یک یک بر او از
 هر ایمن شترخان نذر میگرفت و میخواست چون نوبت به عهد کشیده بود و رسید
 دست در و در و شتران یکدیگر کشیده کار بیست جنگ تمام خوف و ترس یافت از آن بر داشت
 بعد از آن شترخان با حاکم خوف برون آمده و خوف مضایقه با بیست جنگ که کرد و در وجه
 او در آن سپاه و کشتی از بر داشت و فرزند یک کرد و او در آن ایام با حاکم
 خوف و یک کرد و در آن ایام بیست جنگ ببارش آورد و سپاه بر او کرد و بیست فقر رسید
 جمع نمود بیست جنگ بعد اطلاع آن بیست جنگ شهادت جنگ و محمد خوف خان این بیست
 انقباض خوف و در سال که آن خوف و عقد گوشت شترخان بر آمد و فصل در آن سر رسید
 هر یک صف در آن شدند بیست جنگ بیست یافت و در آن خان در روز شترخان گشت شد
 شترخان هم با مال که در آن گشت حاکم در شتر هم فریب بود و با هم بیست شترخان
 رسید و بود که بیست جنگ باز به سال که در فصل دوم شاه نور خان در صوبه
 دار به امور بود که استوار و وزیر المال که صوبه بلقان نیز حاکم بیست یافت و هم
 بلقان فریب رسید و او را مال بیست صفی الملک گفت که پیش آمده و بیست یافت و هم
 در بیست که آمد و آمد در آن بار دیگر رسیده بود و صفی الملک گفت که بیست
 بمقام در آن بیست آمد و کار بر صوبه در آن بیست که آمد و بیست که آمد و بیست که آمد

1899

[illegible]

حکومت اینها کانونه گفته خدیجه از سابقا اینده معض و افق خواهد گردید و بقدر حق
گفته شدن از نور الیه بیان به نظام الدوله رسیده به جمع کردن این افراد و از قریب
حسب بود گفته معجزه در روز اول هر روز و نوکانه بنهار و یک یک ماده جمع نموده
نشیند باطنان عزیزت نموده بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید
کوبیده و صف از این رب گردیده است و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید
و سه چیز نماند باقی کامل جنگ بیان مانند و مانند و مانند و مانند و مانند و مانند
محمود الیه بیان در باره گفتنی است محرم الیه بیان گفته نظام الدوله گفتن از قریب
نموده و هر اهلش خوشتر از آن جان داد و اما فرنگیان با وجهی از نیت و نیت
راسته معجزه و نوع نورش بودند نظام الدوله جدیدی در ارتکات مانده و قریب
انسان نام از داده اما فرنگیان علیه نموده و نوج اسلام را بر نیت و او نیز و مانند
گفته و نوج و نیت که آنکه است حقوق جامعه فراموش و مانند نظام الدوله از
عزیزت با و صف ایام برنگال به اساره و در این از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
گفتن اما چون فرنگیان فراموشی جامعه فراموشی آنکه در ملزم نظام الدوله بودند
سازش نموده و بنمید نظام الدوله است که از نیت و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید
خبر فرنگیان نموده و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید
نیت چهار نفر نیت فرنگیان در رسیده و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید و بنمید

این نظام الملک در حق دیگر دولتهای نظام الدوله با وجودیکه مردمان او را سراسر
 باغافته و غدر ایشان او را مطلع کرده بودند فرموده ما به باغافته هیچ بدی نکرده ام
 و غافل از مکار ایشان گردیده ام خوب نوازشده فیصله خود بخوف جماعت باغافته
 مانند هر به اتفاق از قبایع و فرنگیان به جنگ در آید چنانچه قبل نظام الدوله فریب قبل
 محبت خان هر مردار باغافته بود در رسید نظام الدوله پیش از مجرای او کشت بر کذا
 از الطوفان او بجز او بعل بنامه و حکم می نمود به نظام الدوله و این کار را
 اندک اندک اندک خود را و طاری بلند کرد در میان از غمت بهشتان و خود را که خود
 سوار اول نشسته بود معاشق کثرت زد و در هر کجاست که به سینه نظام الدوله و در کینه
 و مکار باغافته تمام کرد باغافته در رسید و سر او را جدا کرد و سر او را در میان طایفه
 روانه حرمیه بنامه نمود و در مابین فرزند شاه بران الدیر نزد فرزند خود نظام الملک روانه
 شد بعد از آن باغافته را در باغافته معنی شده بهایت محی الدینان را در دولت نظام
 فید به محکم و دود و سر و آری برداشته و باغافته در جلوی امی هدیه و ملک و ملک
 بسیار از بهایت محی الدینان نوازش گرفته به است محی الدینان با باغافته به علم رفت
 و کینانی را در مملکتان محفوفه حرم بسیار ایشان را که گرفته و در کینه عادت به صبر و باو
 شد و در هر کجاست که به خود و خود و در کینه و باغافته در اند و در انوقت ایامی از صفی
 در هر کجاست که به خود و خود و در کینه و باغافته در اند و در انوقت ایامی از صفی
 باغافته بودند و در کینه و باغافته در اند و در انوقت ایامی از صفی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و دیگر از ارباب کده برآورده بر گشت خود را بنزد فرستاد و حضرت علی از سال در گشت و باز
اندکی اعلی را قصه خوب گویانند و خود در کار شوقیت بخاطر بدید بگوید و عاقبت
باز از ملایم مرسته و قیام با سبب از سبب گشتن بگویند و چون بزرگوار گشت او را و باو
انکه از اسفام الدوله و دیگر هر تنه ای که صلح برسد و ران نیست و گشت با هم کرده و اند
و می شدند و قاجاران به کشف شب بر کرده و صحرای سبزه و غار از صحرای کوه که شب به دلایل
حضام الدوله به التی و زاجه تا کرمل بماند و چون موصوفه از در به جنگ گشتان بهادر و الحفظ
آمده و داخل شد و اسباب بسیار در لغو عارت کرده تا در شاه میویدست و در شاه
تا به یک حکم علیه رانی هم بنابر ارج رفت روز افزون خان نام و حضرت الان بماند و در کوه
صحرای ملک و در شکر دین و داخل شده به انعامت علیه رانی گویانند قد و چند مورد و
ساده به در سواری وقت و با حجاب علیه رانده و در آن خلافت گردانند و متعجب
خوف و در میان آباد و حیران شده و میانه فلع بگویند و نیز میگویند به بار اول
حیرت علیه رانند و داخل فلع شده باو شاه سوختن میگویند باو شاه اسطام الدوله و
سینه حکم کردند و به تفصیل حیدری شما خانه نشین باشند و ام غار الدنمان و غار الدنمان
خانه را و قدیم است و در حق مر اری مناسب بگویند و خود میگویند به بار اول و در شکر
رمانی از این من مثل است نیز بنگار کن و در این گشت و در آمده و کوه اند و در غار
لا ظاهر شده و در حال برگردانده و حوشت است و در بار موقوف کرده و در فکر خود
و در حقیقت است و در آن ملک فاری الدنمان و در دگر غار الدنمان و در دگر غار الدنمان

[illegible]

[illegible]

حالا در بنوی خود گرفتیم چون مغربه بنما بین واحدیت باید که ما این بیای را در وقت مغربه
مداخلت قرار دایمی گرفته و میزند نوکت جنگ مطلع شده سهند را بهت بنگاله و بهادر او به
حوریت و صبه باو بر بالی ملک قلعه ای در میان بهر سنگی بنمود و علیقه داشته بعد از درین دریا
بر مودم خوانند و در حوایت خط سراج الدوله کلیات بنده انگیز فرمود که سراج الدوله از کمال
بر انداخته و افواج خود را در حق خود متوجه مقابل با نوکت جنگ که در و تعلق آمد و در حقیقت خود
بهر دو بین اهل دیوان خود عبور نوکت که در راه سلف بود مستقیم و در حقیقت با خود
گرفته و رتب راج علی عبور خود نوکت جنگ نیز با سروران خود در سینه خود قرار
گرفته و در روز و غا شراب بسیار خورده و درین میت بر قتل بر آمده جنگی صحت نموده
خود و از حوالتی پیشتر سراج الدوله انداخت و بسیاری مردم از طرفین کشیده شدند
تا آنکه خود نوکت جنگ در نزد کوه بنگاله دانسته و در میان حوضه قبل شربت مات جنبید
فصلیانی حرم زخم شاربو قبل از راه کاسب بودند و بماند راند که بود هر که راه
افتن نشد و همان جاده خون العود در جغرافی بلخ نه منون نموند و قبر را سبب که بسواد
سراج الدوله بالمش بدی اندید بخوار نموند سراج الدوله برادران و دیگر در پای نوکت
جنگ را در فرزند با برادر و در دوشا هر مغرور آورده بودند علی را به خط اسباب
رحمت که در این واقعه در سینه بگزار و کله و در مقابل بود و از سادات و اهل خانقاه
در این واقعه در این بین و در میان و جنگ نمودن چون در زمره ای که به کلام رنن با خود
مست بر آورده و در حقیقت میگردان حین الکلی از فرزند بنان شده در این بود و مستقیم

[illegible][illegible]

بسیار ستاد و جنگ بسیار از عداوت و سازش و کار و انقضای ملک که کرده است و کار از ان تمام شده است
در الوقت بعد از آنکه غنیمت و بد کوی بر نمایند در بنوقت و در میان آنرا پس و انگیز
در دکن آنست که در جوی بسیار گشت و انگیز و فتح و غنیمت و در دکن و آنکه کوشش
فرانسوی و در جوی و در ملک و در تمام آنرا و در جوی و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
فرانسوی و در جوی و در ملک و در تمام آنرا و در جوی و در دکن و در دکن و در دکن
طایفه دیگر از ایران و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
راه نباید و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
مالک ملک و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
خواهد بود و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
برنده و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
را از صف و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله بعد از آنکه در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
کنایه از الدوله و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله گشت و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
فرانسوی و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
خود را و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن

بسیار ستاد و جنگ بسیار از عداوت و سازش و کار و انقضای ملک که کرده است و کار از ان تمام شده است
در الوقت بعد از آنکه غنیمت و بد کوی بر نمایند در بنوقت و در میان آنرا پس و انگیز
در دکن آنست که در جوی بسیار گشت و انگیز و فتح و غنیمت و در دکن و آنکه کوشش
فرانسوی و در جوی و در ملک و در تمام آنرا و در جوی و در دکن و در دکن و در دکن
فرانسوی و در جوی و در ملک و در تمام آنرا و در جوی و در دکن و در دکن و در دکن
طایفه دیگر از ایران و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
راه نباید و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
مالک ملک و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
خواهد بود و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
برنده و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
را از صف و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله بعد از آنکه در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
کنایه از الدوله و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
الدوله گشت و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
فرانسوی و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن
خود را و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن و در دکن

[illegible]

بمرد خان و در او بنده بگمان مالور شدند و قوم کبک را در احوال الطایفه در سلطنت
 پادشاه در قلم شده است و از آنوقت در این بنده و تاوب یافته بودند بعد
 از حاکمات و محاکمات فداقت نموده شدند و در گوشه ناکامی و محول برادران
 مستعد مضایقه مرد خان منور اوقات گرفته پیش فاجعای لغت او بنده بگمان جن مبد
 و آید اندر پیش از آن بدابر اللغه استنهار دارد و خود را بر سر سینه علی از گوشه
 آتش پلایور میزد و عبد العمد خان عالم کبرند را بدست زده و به لایور داخل شد و پادشاه
 بنورش و فاجعای دیگر را به کابل آوردند و هیچ بغیر مضایقه و میانه به پادشاه و بنده بگمان پیش
 و بجلد در به سالیانه در مفر کشف اندک مو بقیه واجب رخا و در و بعد هندی او بنده بگمان
 امضا که در صوبه لایور معروف سا باجر شد اند **در آیدن سالیانه و عیال او**
باید از مفر به عیال او سال پنجم شاهزاده عیال گوهر محمدی استند عیال عماد الملک و وزیر
 محبت کند و این وزیر از کتب محمدی در مطبع حکم عماد الملک شده نوشته و رسانده بودند
 شاهزاده از آن و حیره جاکر عفو سعادت نمود و حاجی و انت عماد الملک و علی بکر
 بدست استند و است و افضل بنده و در اللغه شده و در باغ علودان خان شاهی پادشاه
 در عماد الملک و در این طبع عفو حرن و انت برافزون او بر سر او کار گرفته و در
 و رسانده و هر نوع بود و شاهزاده مو بقیه در آید شاهزاده بر بال بنده تمام از باغ
 عماد الملک بکسر و عیال مانده و در خلاصت و در حرن و بدو کار متکثر از به به به
 و در این سالیانه و در هر کفاز و در حرن و بدو کار متکثر از به به به

و بکنه شلی را و معیار را و رسید به تمامین برف قنط نژاد و قنط نژاد از ایشان
 نیز جدا گشته و در سپاه رفتی بود رسید به با کتب الدوله در پست پست به پیش او
 متوقف ماند هر چه از سبکشن از این بدست آمد گرفته مراد او با و در ملی راه خوب
 اوده گفت و راه از افغانان مثل بیخه فان او بدید و افغانان بگفتن ترجمه بدست
 رسید حصول منفعت در فقه مویان سفت گردی لکن رسید شیخ الدوله خلق صفی
 صوبه و اراوده حاکم شده استقامت نمود و بکنه شلی نیز گردانیده و معیار
 در بدید و بعد از بکنه شلی و با یکی رسید و بعد از این بسبب نزدیکی و بکنه شلی و بکنه
 و در بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 گذرانیده و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 به اراوده رسید محمد قلی خان عم اراوده شیخ الدوله مراد او با و در ملی راه خوب
 و بعد از این اراوده اختیار قنط نژاد از انجاری می عظیم آباد گردید و در انجاری راه
 رام نراین نایب بر محمد قلی خان عظیم آباد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 مردم از گورستان با بر قنط نژاد نژاد بکنه شلی مراد او با و در ملی راه خوب
 و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 طلب محمود را به نایب کلمات محمد قلی خان متاورد و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 قلی خان مراد او با و در ملی راه خوب و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد

و در بوقت به اراوده و در بوقت به اراوده و در بوقت به اراوده و در بوقت به اراوده
 محمد قلی خان رکبینه خاطر شده از مرغان بر قنط نژاد و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 شریف برده محمد قلی خان عظیم آباد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 شریف الدوله بسیار بود و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 رام نراین بر محمد قلی خان گردید و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 شریف اوده از قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 رسید اراوده از قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 حدود در کاتب شریف حاکم شده و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 را و بعد از این بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی
 مهارت متواتر و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 تمام محال است و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 اراوده و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 شریف الدوله و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 گورستان و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد و در قنط نژاد
 نیز بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی و بکنه شلی

[illegible][illegible]

و سواد بانه فتح و در لشکر کمانش و در بند و کامکاران باو شاه بگو از نه کمانش بسیار بیفت
نخست از طرف باصفه و بوده عربت بیشتر آوده بودند و در نزد او پیش از کشند و در اول
اجتبار نمودند بر محمد جوخان حیدر از نه صدق علیان بر این باجو اوعوف یافت جو
بیزر اند و در نوب حکم برودن از طرف میر جوخان و از این طرف صادق علیان
حقانیت علیان بود و بر سر کشند باو شاه سبب از فی اعدا اصلاح و قتل حد الفهم و نه
بیشتر حکم باو بر اجبت از خود و بر اول امور لایق از اسب و بعد از آن نواری کراچ
الاوله و در ضمن گفتند بر نه بیجا از حب العلب باو شاه حاضر آوده و باو شاه باز فرمود
بیشتر از خود و در نزد مار و در لایق از سر کشند و باو شاه چهار برادر و نه نو فریب
و صبح گزین و ساعیده بود و اکثر نذر و نذر کارهای نمایان آوده و عراست و استقام
کو کشند و باو شاه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
ناکسان بیفتد و کامکاران بر کشت از سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
بیشتر از خود و در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
جو کلام علیان و سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
ز این نیز در و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
باو شاه و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
از این که نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن
منقول و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن و نه در سوزن

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تنگی کرد و او شتاب بدی با خود و اران انگیز در حواله انقضای محاسبه فرستاد و چون
کو قتل کلنگه نگذاشت اما بر اران انگیز بیاس خاطر بر محمد قاسم خان او را در ملک
خوش راه ندادند و گویا بران نهادند و او شتاب را می مالد و بدین مشورت و حکم
رفت و میر محمد قاسم خان به تینه بفرستید اران سر کشی کوشید و به سلطان خود بشارت
نامکار خان فرستاد و خود نیز بر آمدند اران دیگر بر آمدند و حضرت سارای رسید و اران
و بار دینار خود را گذاشته و در ملک سارای شغل را به بند بر بستند و رفتند و محمد قاسم
خان کنی بود و دست گرفت و خود خان بودند و تینه دهند و خود را از آن خود دور داشت
رونی کلی داد و بیشکنی متواتر در حق فرستاده و نصیب شت بزاری و در غایت عالیکاه
باجت و در بیفر کس الودله ستر نری و سترت گوار تر بها در از کلنگه نمونگر آید و عالیکاه
حر آرد به استقبال شافیه مدار است و بهمانه خاطر خواه خود از انوف سر زنب
مهمان و درون مخاف و غیره بظهور رسید مادر می محمد قاسم خان قلع خود را در
سر کشی که گنبد خان به پنج سپاه فرنگ است و بود و قواعد و درخت کادی منطبق
الودله از انوف کس الودله بیاد و گوار اند کس الودله بعد خود فرستادند و در آنی حضرت
گفت و الودله صاحب قلع و سارای را است و اند برای مقابل هندوستان بهر است
ار بر اختیار و بن سپاه زنهار را انگیز فرستاد و گفت که او هندو دلم و جوهر و شمشیر و گنبد قرار
و دود و ام از آنجا بفرست و بعد از آن در ملاقات دیگر عالیکاه به کس الودله گفت که در
محبت عالیکاه و قادیان و گنبد و دیگر مردم نیز از سارای سارای و دیار است و در

[illegible]

1914

[illegible]

صورتیست و بشکستن سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
سایر سیمای عالم را در سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
پادشاه صید و زهر الی نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
انگیزه مقام نیکه عالمی که بازده نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
و بعد از آنکه صورتیست و بشکستن سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
و بعد از آنکه صورتیست و بشکستن سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
هم در سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
حد اید و نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
خنده در نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
آورد و نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
حضور علی و سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
و از او در دوازده فرسخی سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
آورد و نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
طبعی که در سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
سیمای نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه
پادشاه نیکه و بدیه نقد در جوف کعبه ز علی و سیمای اوله او در دوازده فرسخی سیمای نیکه

طی ۱۳۸۸

[illegible]

[illegible][illegible]

بجانب در اینجا شیخ الدوله بر دامنش برای مقابله سپاه انگلیز مستعد گردید اما در این میان از پیش
 که بخاطر رسیدن سپاه الدوله به شهر بیدار گردید از آن پیش و ملاقات کرد و معرفت را از جانب این جانب
 نمود و بعد از آن انگلیز مدتی نماند و روز دیگر شیخ الدوله به همراه قاتل چون در کربلا رسید
 به شیخ الدوله به دستور که در آن وقت در آنجا بود بر خود نیز آمد و گفت ثابت و دیگر مستعد داشت
 و روز دوازدهم شیخ الدوله در آنجا رسید و گفت که چون در آنجا رسید و دیگر مستعد داشت
 و بهر خاطر ملاقات بهر حال شیخ الدوله بهر ملاقات مستعد شد و الدوله شیخ الدوله را در آنجا
 نقد و اسباب تواضع بکنش نمود و بعد گفت که این جوان را یافتیم و محال است که ایاد و کور و
 از هر دو جانب حار و شیخ الدوله به انعام و نوازش برای اطراف حیدری و دیگر سپاه خود داشت
 حاضر اکابر بود یعنی گردید و از هر دو جانب بهار داد و در میان کالبت چهار نفر را در میان سپاه خود
 داده برای حضور معالی معنی داشتند و در آن وقت هر سه حضور بهار و دیگران را داده و تمام
 بحکم الدوله حلف بر آنکه حقوق حاصل نموده و در آن واصل الدوله و اینها بهر حال و دیوانی
 هر سه حضور بهار و دیگران که در حضور نمودند بعد از آن اتفاق این معنی است که الدوله
 کتبیت بهار و دیگران را واصل نمود و اتفاقاً بحکم الدوله در زمانی از دیوانی که حقیقت معنی است
 داشت برادرش سیف الدوله را خلعت و دامن و جامه و انگلیز مرصع و جامه و انگلیز مرصع
 و در آن وقت بهار و دیگران حضور معالی حاضر شدند و در آن وقت حضور بهار و دیگران را
 از انگلیز بهار و دیگران بهار و دیگران را و در آن وقت بهار و دیگران را و در آن وقت
 معالی حار و دیگران را و در آن وقت بهار و دیگران را و در آن وقت بهار و دیگران را

و بعضی دستار بسته بود و در نقض کردید و هر چه در روان باری استاده و نهفته است
 هر دو در آن بعد از این بفحاشات خود را بر کشید و با شمشیر بکوبید استغاثی خدا تعالی ایضاً
 او در وقت از خود خانه شنبی و الدوله بنادر را بخدمت صف توأم رفت کشیدند و از آنجا رفتند
 قلمی از آباد گردیده متوقف ماندند **بعد از آنکه** و از ساحت و در الدوله درین سال
 آنکه جوهر سنگه بر سر و جل داشت بر ارج و پیرایه سنگه که او را در مقام محفوف و محلات فریب دار
 بهرت بود بطور منگنه ترند و مضاف آن سه سبب از ناگزیر باشند بهر ارج بر انقباض و انقباض
 عتاب ایست بر زبان راند و در منزل جوهر سنگه برای علی خانبه پیکر از راه جی بود سنگه است
 در اینجا رفته باره و چندی سنگه و بعد بر عکاسات کرده خروست و او را نیز یکسانند و ای
 محفوف و عقیقه و هر ارج سنگه و اعانت داشت نه بر اندام مردم خفیه و او را نیز و ایستادن
 ایام بر حواله انده نیز یکسان شد الفقه بعد از آنکه جوهر سنگه جاست از غسل خانه سنگه
 محفوف بر عقیقه راجحی نگرفت و محاربه بخدمت او داد و جوهر سنگه از گور بر میان و جوهر سنگه
 برداشت و به بهرت جوهر سبزه و در او نام سنگه مخاطب و هر ارج سنگه بعد از غنای قیام و
 و چند روزی که **و عقیقه یکسان** بهرت سنگه بر میسند و در او هر سنگه بعد
 از کتبت باطنی و در او که نام او به بهرت باطنی در قلم برکت سنگه و ای در نام او
 بعد از آنکه بهرت بر او نگرفت و در آنوقت آن گفت شکست و عجب نیست بر او برگردان
 است کلام الله که در آنست و بعد از آنکه بر روزی و نامشای جنگه مثلان یعنی یکی
 از این است و احاطت نوکی که بر روزی و کار و او سنگه نام شد و درین سنگه بهرتش تا عقیقه بعد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مانند امام حیدر است هر کسی عانت او نماید چون حرکات و سکنات او بشنود از او کشته
میوی میکند و هر یا او بخورد از او مالک است بجز وضع و بیلکس است همچنان با او آید و بجز
اشخاص مثل ملوئی محمدالدین قدس سره هر در شد او بگوید ملوئی بگوید بر جرم او است و او بگوید
مردم را زنه بر آنکه خفته ملاقات گفتند در آن ملاقاته بنام متوالف گفتند بعد از آنکه کالی او بود
در آنی صاحبان انگیزه هر نازه ملک است و او به بودند خریست بخت مقدار بر او و به سبب این
علاو الملک میفرمودند علاو الملک چیزی بر برده و متقاضی اجل را الملک بخت گفت بعد از
فقر الدین بر شش با هم مقام گردیدند مدتی پس اوقات غصه و عداوت میان اینان انگیزه
روحیه گاهی دیگران فتنه و ربه ایشان گذرانند اکنون بخت نیست سال منقطع بنویس و او در
گذشت اوقات جمیع او بر زبان دوم بسیار جمیع شده اگر چه مثل علاو الملک نیست نیست
هر چه علاو الملک بخت بیان و بخت نام جمیع لغایع بسیار در هر علم دارد و در هر علم و در هر
و حال و زمانه او در علم موسیقی نیز مهارت داشت و در هر زبان و لغت با کمال است و در هر
عرق و بیگفت هر انوشی و بقیع نمایان به کام با جمیع مایاقت بار عظم در اوست بنیدالتم و هر کجا
مالی بخت آن پس سایندم زمانه عوام عاینت الفقه بفرموده و نیز صلب اطلاق و علم بود بعضی
در سارن همچنان با او با او راه بودند بعد از آنکه او الملک بر شش بر شتاب و بخت بسیار
در جای هر خود بر بنام و یک از پسران عازی الدین بن علاو الملک شکایت شانی و افلاک العون و در
حضور برکت خود و حوت علی الله و است سلفه جانگر که دیده جمیع عفو قاضی بنام اطلاق و شانی
بخت نظر و او را بنام بر شش خود فخر از نور و اوجب دلایل و در آن انوشی قاضی علی الدین و اعتبار

شنبه اکنون شش است و رحمت از دی برکت بر دل سار جلیم داده و بوقه قد امان از
 هم درین ایام رانان از سر داران انگیزانان است طبعه داشته با در شش شش است و موقوف
 نقص فضل جان سوال و ضراب جنگی خوف مخوفه فایده کوه بدست آورد در فضل جبهه نیز
 و شنبه که و بدو در داران انگیزانی متوجه شنبه گردیده نایه با و در شنبه انکه گویا امارا
 نیز از دست فرستاده مخوف داده بر رانان حواله نمودند و در بیکه خوب طبعه از رانان
 از رانان بگریفتند و احوال حاجت در سابق فرموده و در حبه رنج شش است برایت شش نیز
 فایده علم که نموده بر بیکه حاجت در رایت بدیم علم که داشت و در حبه رنج شش است از رانان
 بطور حاکم شد و گویا شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 شش شش مخوف و در داران از شش حاکم بود و در حبه رنج شش است از رانان
 اما شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 از شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 گردیدند و در حبه رنج شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 با جمیع شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 گویا شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 حبه رنج شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان
 مانعند و در حبه رنج شش است از رانان از شش شش که نامبر و در حبه رنج شش است از رانان

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و چنانچه جنگی تابان کرده در ابرو باد رسیده خوف شد و با سینه خود
از الورج بیرون بود و سینه درخت سنگی داشت بنوازش پیش انداخته و دیگر بعضی
و افتاد و سینه خود را در سینه بادی گویا خود را نوازش می داد و می گفت
میگفتان چون این سینه در دیرت بود شنید از اکبر آباد باقیمت میجو خود را
رشته اگر از آنده مغلوب کرد و سینه معنی از در برای چنین معنی که در دست
در این دیار دم شد و در ضلع امیر سلطنت بود و محبت سلطان احمد شاه نظام قدس
او را از برای قتل کشید **بر آن سینه جوانی است از قتل او** و هم در بیرون از آن
محبت به آنکه نفیسی بماند یا سینه لب انگیزند از زور و شکم در دعوای بانی و از
سعی در طلب برکت به نسبت به برادر گوارانسته بود و می خواست که از سینه جانی
و میوم حداد الدان سینه که در رحم همد تبدیل لباس میفویده امارت به راز قتل او را
با سینه کی خواص در مکان همدان الکس که اکبر بلیان نفای سازده در اینجا همانند آنکه اکبر
در آنکه گرفته اند و سینه در قریب غیره فن و در افغان قریب یکصد نفر دیگر را می
شدند چون بر او رسید بعضی از افغان پسر محمد علیان از نوادم نظم و استقامت و کور استون
از نقد و نایب و قدرت داشت و کور میاد و در وقت غنیمت شکر می کرد و بوی خوش
و باه و بر آنکه از آنست امیر الدوله حضرت علی الدوله صلوات الله علیه کور میاد و در نقد
و چند تنه خواهر و شوهر و همسر و سینه از اسب و کور میافغان پسر از آنکه
و شان فلک از این شکسته و استعد و اسان مقهور ملک سازده و حسن خود را در دفع

[illegible][illegible]

[illegible]

2214

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

حضرت توأم فرزند سلیمان و بنیت یافت و در الوقت بران الملك سواد خان هم از اولدیت سناست
 رتبه ایشان بود طباطبائی را همراه خود از کات اعظم کشته و در آنجا محضه جنگ بر ایشان در سنه
 یک کشته و حرف نوکی لایق شان ایشان ضربه به نواضع لکوک و سیاهانه ایشان را کشته است
 در اردو و وقت نمایند بعد از آنکه بر مال الملك اعظم کمر دو نوبت داشت به صفه جنگ رسید
 بران نوع مسلک گردید و فتنه صوبه واری و در بعضی جنگ فرار یافت ایشان از این برادر خود
 بر و طباطبائی و دیگر رسید و فتنه یافت فرار شد بر صبح ای مساکد بر منور و در آنجا برادر
 نهاد و طلب حاجات نمایند و به طفل اهدا ظاهر این بزرگوار اگر نافع حاجات بنفع و به صفه
 در عین دایر قیام اخبار محضه جنگ بران ایشان را بر طباطبائی مانده بودند اگر کشته
 در جا گیر و اماره و در اینان بر به دست بر این از اعرف بودند و میسر ایشان معاف بودند
 بای استقلال استقام یافت هرگاه محضه جنگ بر بر طرفه حمله فرامید و بایست سماع الدوله فرار یافت
 سید مصطفویان بودید احوار محبت و شیعی الدوله در عالم شباب بعوضه اوله و محبت در
 کبر دایه استغفار ملایم محضه رخصت فرامید سماع الدوله محافبت بر و افشایشان از اول
 سخره خواه نموده مجوز حیات گردید و شیعی الدوله ظاهر رخصت نمود و فتنه ایشان حبه
 بیرون از دند شیعی الدوله ایشان بو عارت کشته و عقبه بسیار از فرستاد و حال و سبب از
 سید و بایست سحر تاریخ گردید و در جوان سید مصطفویان قیام اخبار محضه راجع کشته گردید
 و فتنه در به دار بعد از معلوم شد و در حیات سید سناست که در میان دیگر برادران سید
 در عمارت محضه سید و در قیام اخبار کشته شد و در جنگ از طرف خزان و خان و حرم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

1871

[illegible]

همراه مرز افغانه بود و در آن وقت دینت بسیاری که سال از مرز افغانه و نیز از مالکند بنویسند و آنقدر
 ضعیف گشته بر کار خانه و در تنگنای نام خفته اکثر افغان که دیده و هوا پرات بغیر و افغان
 لطیفه را آوردند و از این دلیل که در بعضی های که در دست و چهار مرز افغانه و در بعضی توکل
 نمودند تا مقایسه کاغذ به سوز باشند و بعد که کسی از این سوداها به بیاید و تجارت کند و بعد چند
 سال و باقی مرز افغانه را در دست نگاه خارج از آن بود و خانه در قمر عالم نیز حوان خواندند
 و در بعضی چند نیز اختلاف قوه از دربار بر مانند آنچه همان شد مال آورد و بود و این هم از
 حرم که در او دیده بود و البته غلبه که روزی خیرال سینه نمودند و بنده اصفیات انگلیزی رفت
 و آن نیز مالیت بسیار داشت از این جهت که کل اعیان بود از ملک بیاید و هر یک که از آن
 بهاء و صفت چند که دیده و دارد و از این کتاب قانده و بیایمان نامه و اهل و درود
 انگیز مرز افغانه و بدین او بسیار دیده و دیگر خیانت بعضی از او بهادر و در بعضی که دیده
 و بعضی که سید و مرز افغانه را سالان در این میان و در بعضی خود در مبارکی معین گردید
 و وقت خود از کلام عشق و محبت بسیار برده و در شریعی و صی صی کلان مبارکی
 بود و از عهد الهف الوداد را انداخته و این الطاف الهی که در هر حال و در هر حال
 بخشنده دیده و رفته بود از این صی صی و بنویسند و باید از این خانه و از او که نوشته و خود
 حق را در سید خود و در کلکته نوشته بود و از این طایفه که نوشته و در سید و در سید و در سید
 از این نوشته و در سید و در کلکته گفته و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید
 و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید و در سید

المغربية

[illegible]

بحیر و صیغه بار بار پیغام مینویسد و از احوال نمایند و از آنجا که در جوق دعوه جمیع کلمه در
 نشسته و بی سرسوز و بی سر از ابروهای آنرا بپایان می آید و بپایان می آید و بپایان می آید
 از سرگیری و از کارهای دیگر باطل می آید و از کارهای دیگر باطل می آید و از کارهای دیگر باطل می آید
 چون دالود را در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 برای دین و برای دین و برای دین و برای دین و برای دین و برای دین و برای دین و برای دین
 و از ابروهای دیگر باطل می آید و از ابروهای دیگر باطل می آید و از ابروهای دیگر باطل می آید
 مقرر می شود و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 خود بدین می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 بقصد بدین می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 و از ابروهای دیگر باطل می آید و از ابروهای دیگر باطل می آید و از ابروهای دیگر باطل می آید
 و از کارهای دیگر باطل می آید و از کارهای دیگر باطل می آید و از کارهای دیگر باطل می آید
 خانه آن که می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 بلکه در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 مدتی بعد می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 عوام اما در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 آنکه در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید
 در احوال و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید و در پی می آید

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

١٩

[illegible]

نقدت فقه نظام مصلحت عقیم ضرورت است

در این بیست سال منافع عظیمی بنیاد در هر چند سال بعلت تقو و دفع احوال گذشت

بروند چنان منتهی شود که در تمامه عهدنامه برای اینست عهد را با او نامی شود و در این عهد

۵. هر دو نوع معدنات بعلکته فوخته افزه از کاروانب سنگدراجه صادر و فروخته شد.

صاحب زادگان و علمای آنجا که در این شهر متوفی شدند در این مقبره مدفونند و در این شهر متوفی شدند در این مقبره مدفونند

از در نا بد ار ضیاع بر از رخسار جبهه بر عام خان از ابتدا دست گرفته از آب سست و فاه به به

بر صفت این نظر جان کوه نیست چنانست بلکه بر داشت و در غرض از این هیئت اتم در آن غرض

موانیبه آینه در صند و صعل و مشرق فرقه بر عالم فنان معیو معلنه مشکبان و دیو بی سر بلند آردید

[illegible]

1902

[illegible]

[illegible]

45

[illegible]

[illegible][illegible]

و قلم صاحب کتاب علی بن احمد مکتب را بر این مضمون مقرر گشت چنانکه در این کتاب
در نظر و سرکار ملاحظه نماید و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
بکتابت خبر است جمع از نامه نمونه در این کتاب از جمله دیگر و از این و از این و از این
آفت و دیگر که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
چون این است و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
ایمان و شاکسته در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
تجربت این نویسنده در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
گرفته اند و نویسنده در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
و چون از این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
نیز تحت این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
چنین کرده و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
چنانکه از این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
مانند و سرکار و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
صاحب محاورت نمونه و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
پیاور و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

— 211 —

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

نموده باشند در حضرت برادران این بدو صورت ایشان بساوا در نقشه دیگر حکایت کنند بجهت
این نشانه الضمیه این مقوله در صاحب رسیدت بجای آید چنانکه در آن حرف و معنی شمس الدین در این
را از اساده و کتابه ارشاد گردید خیر و ما نیز در این بجهت سعادت و معنی و در صورت
عوض نمودیم در آن حضرت لکن اینها را عفا فی بعضه که ما خود نمائند انکس و این نماز و
نانی کرده گفتیم و نه غلام است بعد اهلیمان ظاهر کفر حافی برین بدست است مبارک
صاحب بیاد رسیدت لیسیل محراب رحمت گردیده بقدر احوال عواید اخبار بنانی مولف مانند
را هم احوال بنی صاحب رسیدت بیاد و عارف نشد به اینست و مطبوع حاضر اوشانی اگر اهل
این مقوله و در دیگر صاحب رسیدت را در حضرت او در و ناد و جمع معذرات اصدار حضور و
از زبان ایشان ظاهر گشت نگاه حکم اندک برای معرفتی را به جبهه رانی شرف بقا و
در پیشگاه راه در حضور حاضر بنی حکم محاسن بار باری مجرا رسید و شادانه از راه برگشته
خود خانه رفتن گردید اگر چه مولف در شمس الدین مستقر بودیم و بعد از این چه احوال را به
حقیقت بیستم لای مرزا انوار الشیخ قاضی میرزا زاده بیاد نمودن و بعد از رحلت شاه نوازخان
در پای کاسه و احراز بیو در رسید مقبول و منظور حاضر اندک گردید بموید که کمالی شادانه
حاضر گشت بجهت سعادت آینه و راه جبهه رانی عوفی بود که در آن ده درین ام و
صاحب در نشسته بود و نیز بجهت سبب نزد راه کف بر زده و حاضر بودند اهلکار
فان بنیاد و معنی و حالت کف صبر و محو و انان ضایع آن سعادت کسری بیاد
تجربان در شمس الدین مانند **نور الدین** و دیگر است انواع انکس و غیره در آن و در

مرجع خود را به عقب نشاند و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده بعد از یکسکن
 پنج تا پندار خلفه رسیده و موقوف در حضور حاضر بود و بعد از آن از سبزه صحنه طایف کجایی
 و عقبی را در آن صحنه ای ایستاده بودند و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده
 و منت ایستاد و از بوماد و دیگر مائوس میوه میل کرده از در خلفه وارد و بعد از یکسکن
 قطار را به این پیش آنصل و صاحب حاضر کرده و در آنصل و صاحب بعد از پنج و در حضور حاضر
 شده مورد توقف گذاردند و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده بعد از یکسکن
 پیاده در بر گردانگاه معوض بپوشیده برای دیون اعلام چنانکه نامی ناکر است از فلک که در
 بعد از منت که در آن صحنه ای ایستاده و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده
 و در روز دیگر ملاقات امرای پادشاه و در بار معوض می نشستن و در حضور معوض و در بار معوض
 مثل خود به خاطر شمس الدوله و افتخار الدوله و موقوف و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده
 و در شش شب است فرمودند **استغفر الله** و محمد رسول الله و عاده استغفر الله و عاده استغفر الله
 قدس بکلیه صید کرد و در نایب در عالم برآورد و داده حکم شد هر صبح صاحب معوض
 والد و ماحده حضور رسیده بودند و در طریقه شش و انداخته میباشند و در وقت این لشکر و در
 بختی و تلفیق باید معوض جبهه هم چنان بودند که در میان درگاه و در چاه صحنه
 معوض گردیدند و در سبب و اسباب شش ایضاً استکار و الدوله اگر چه در معوض
 چنان معلوم شود که در اینک چنانکه مرام معوض اعلام قادر چنان رود و در بوماد
 عاده معوض و در عقب نهنگانی چو باروت فاشه بود رسانیده بعد از یکسکن

انرا گویند محض و ساده و بی حشو و بی زوائد است که از رویه از خود و غیره اندیش
 و تعلل اندیش و در امور است و در صفات نه بوده اما چون فرمود سلطان شکر و در این سخن
 زنداران محض و سبقت علی ساجده و از این جناب عالی باشد در لکنو شریف بسیارند و از این
 ادعای خود نمیکنند و در هیچ یک در امور است شصت برابر از اعیان موافقت نیست لیکن
 غیر از اینها که در پیش بر چه بود حضور والا محققای انصاف دست اندازی از غیر
 ایشان از بر گرفته سر کرده اند و خود را از این راه و اوصاف از کفار خود دارند و میگویند
 از این دور و در کافران و از این لواط فتنه بودند مصروف بقدرت و قیام مانند و در
 برای مصروف بغير از فتنه گردید و در بیرونه خواهر فرزند بیانی نام و از نعم و از سکنتی
 و در محققان بودند و شرف عافیت و دانا و در در کار محصل و عجزه بغير از برای سرایه از
 و در این مبدء و کامیاب بر سینه و عینه بغير از فتنه برای و عمارت در میان آباد نموده
 و در بغير از خود و از این انگیزه بغير از این اتم اندیشه بود و اجبت بغير از غیر که
 عین است انسان بود و حضور علی بنو محمد بنقرانی خاوند کسی ضایع بود و در وقت
 این بر عینه شرف و کامیاب و در عین و از غرضان و ان قدیم مانند و در وقت و در وقت
 در حضور الهی و میان نموده و اینک لایق از عین عوده و کمال و در این جواب باشد و کنگنه
 است و برای کامیاب بغير از و اینک برای و از این سخن است از این است لهذا عین
 و در این سخن کامیاب و در این حال در عین و در اوله و در این و در این و در این و در این
 از این که محقق این رسید و عوده و در این و در این و در این و در این و در این و در این

10

[illegible]

مقدم نشود و از آنجا که در این مورد هیچگونه اطلاعی در دسترس نیست

در عهد و من افرات نیز موضع که در راه ایلی سلیمان است بنامش و بعد از فتح آن
بافت عظیم خان در حدود و از کوه نیز گفته که گوشت و پوست مملکت کهنه را که در کوه
سیدت بکند افتاد و در کتب است که در این زمان که در کوه و در کوه و در کوه
محمد کرد و در کوه است بنامش و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
وضع و در کوه است و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
نیز گفته است که در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
مقام در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
کسب از کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
معمول و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
اینها و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
الملک و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
مستوره و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
بیکدیگر است و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
نیز و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
سند و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
ایلی

بھائی کی انکس

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

باجر ولس

با جودت ازین فرمای صاحب جلال گردیده اول مثال گردیده و بعد از آنکه در میان دال و عالم بر
 قوتی صلح گرفت و بعد از آنکه مستند نشدند اگر از شما فضل شود و این دال را بهمان
 صاحب عالم بر همان جرم و ایمان خود در میان می آورند اگر چه به جز از خود رفت
 این دال را در آن حق خوب و بد و آن براب و سوار شده و غریب خانه صاحب برین
 سوار شود و در وقت خانه عرب و غریب پیغمبر شد کس بداند که بر یکبار پیوسته بود و در وقت
 عالم پیش آمدند و نماند و نگذاشتند اما صاحب تنها بود و در میان دال و عالم و در میان
 است از حقایق مبدء و نماند که بر این دال با صاحب را در آنکه تنها به عنوان در میان سما
 رسیدت پیدا و رفت از آنجا که اطمینان خانه صاحب پیدا و در میان دال و عالم و در میان
 جز از دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 بار راه گردانند و در میان دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 سبب سبب از آن صاحب قیام آن ابدیت با وجود آن اکثر کار برد از آن نعم از آن صاحب از آن
 بلکه می توانی که بگویند و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 نفی است و در میان دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 قدرت بر حسب خود بدید از دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 مبدء و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت
 و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت و در آنکه دال و در وقت

1

[illegible][illegible]

[illegible]

2022

[illegible]

[illegible][illegible]

الحاکم حیدر بن سید کا دو استقلال در امور خود عهد یاد استغفار اند که اگر سکه از نام
 خودم ضرب نماید دنیا در دست ازین عمر خارج بعد الدوله بیاور جهان گذشت
 و چون نایب وزیر الحاکم مایم بعد از ان هر وزیر الحاکم باوشه نو نو عا را بر نه در ان
 خواهد بود پس در بیوفت و سبب باز آمدن نواب گورخر جل بیاور بد ملاقات خوش
 طبع بیاورد که باوشه از دربار خلافت اند که شکر بر او حاصل شده باشد پس از ان
 است هر وزیر الحاکم از غیب سلطنت تمام بدین عیفت جماعت او اند در است بمنزله
 و نواب گورخر بیاور در جناب عا باوشه باوشه گفتند مناسب است هر کس که در ان
 سلطنت میباشد و جناب عا باوشه سلطان حریف تمام اگر چه این معده
 خلافت و ضی و انایان از در کار حق خلافت عقل عورت و مخدرات حمل وزیر الحاکم
 پس از ان از انی هر استغفار نام بنو دین در استان در حقیقت از انی طوایف
 الله که است حرف و خبر اهدی است و ما جهان انگیز هر منزله است بختگاه اند
 بر هر کس منوجه نو نو باوشه بودن او که است درین صورت جناب عا باوشه
 نیز رضایت گردیدند مولف چون گفتند چنین دید بودی حق با وجود یک شخصه
 خانه را و گی حضور فعلی بر بنیانی داشت مناسب از انات بدیده از لکن نو عده
 در بهر نور یک خندی در خدمت ماجر را و بشود بنا بر ملاقات و دیون و امور استان
 و حکم کشی در رسیدن تحقیق معلوم شد و مبلغ بسته کرد و دین که در دست وزیر الحاکم
 است که شکر کار بسته و لا در صحت بیاورد تمام و اگر کلمه و لا در نه بسته و تمام

حیرت خود نموده در شهر سادی کردند و وزیر الحاکم هم القاب باوشه خوانند
 باشند و در سینه پوزر و هر حد و سه و چهار بر تخت سلطنت جلوس نمودند
 و بدین سکه نفوذ برین گردید **سکه** ز و بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن
 غازی ایدین حیدر عالی سب شاه دشمن دشمن بود عطف شاه نعم سبب انکه غور
 تمام سلطنت سلطنت بنو به باقی است معطل مانده و بر شاه او در اختصار و استقلال ماند
 و مولف خندی در خدمت بنو صاحب مانده با انکه توقعی از خود و به پیوسته
 داشته باشند بلکه هر چه از بنکن است و نود و است نو اند شد نموده خود را بیا
 ناگور رسانید خبر ندانند که حاله بعد از انتقال باری است و معصود می فایده
 که اند بخوبی محمد و الله جل جلاله **سخت** تمام خلد چهارم کتاب زنده غایب

در عید فیه بعد حوزت علی بنی حلقه القاب فیه و بر نه باوشه باوشه سلطان حاکم ایام مطهر
 و ادب و خرد و انان که در ان المید هر کار و انقدور عا بعد از عطف از ان القاب بر بهر الحاکم
 ابیره جمال الانعام و نور الاسلام انکه الاوین همیشه المعظم ماند قاتل انهم موی مکرر و انوع
 سلطانی بر و انی مطوف و نظور طبر بر سلطنت مشر نه بر ملکیت کف انوار مطهر انی بری انقدور
 کعبه انقباض نمود و ادب و عفت الاسلام و الحلقه عده المکرر و السلطان اودام اسم انقباض
 بخود نام خادم الطیلا ابرج و لا بر ان رفیع بر سید لکن سنان فیه مکرر سینه پوزر و هر حد و سه و
 بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن **سخت** تمام خلد چهارم کتاب زنده غایب

۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

